



فیلم فارسی یا «فیلمفارسی»؟

صفحه ۸

افزایش قیمت بنزین، درد یا درمان؟

صفحه ۹

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

کتاب، زهر یا تریاق؟

علیرضا میردیده
کارشناسی اقتصاد ۹۵



«ایرانیان شلنگ قلبان به دست» در مقابل «اروپائیان کتابخوان»، یکی از عمده مثال‌های گفتمان عقب‌ماندگی است که کتاب‌نخوانی ایرانیان را به عنوان خلقیات مسبب جاماندگی از غرب بیان می‌کند و انتساب آن به روشنفکری چون جلال آل احمد، هم به آن وزانت و اعتبار بخشیده و هم آن را میان مردم مشهور ساخته است.

در میان سیاست‌پیشگان و دنبال‌کنندگان سیاست نیز این رویکرد غالب است؛ هر ساله دولت در ایران، بسته‌ها و طرح‌های تشویقی برای گسترش «فرهنگ کتابخوانی» در جامعه وضع می‌نماید و دنبال‌کنندگان سیاست نیز هر ازگاهی لب به اعتراض می‌گشایند که بایستی فکری به حال کتاب کرد. گویی، جامعه ایرانی از بعد بحران آگاهی و دریافتن جهان جدید، کتابخوانی را یک فضیلت پنداشته است اما در گذر زمان، این فضیلت‌پنداری دچار چه دگرگونی‌هایی در ماهیت خود شده است؟ در گذشته نه چندان دور، دریافت غالب از این فضیلت‌پنداری، کتابخوانی به معنای دریافت بوده است. کتاب، به عنوان دریچه‌ای به روی مفاهیم و اطلاعاتی ارزشمند بوده که مطابق با احساس نیاز به سوی آن می‌رفته است. در این دریافت غالب، خواندن پاره‌ای از آثار حتی به مثابه یک جرم و یا خیانت تلقی می‌شد و در هر دوره‌ای و متناسب با استیلای نگرشی بر جریان روشنفکری ایران، لیست سیاه کتب دچار تغییر می‌گشت.

این دریافت گویی همچنان جریان دارد اما با تساهل و تسامح بیشتر. اگر نیک‌بگیریم، علائمی به نظر می‌رسد که خبر از یک تغییر ماهوی در مسئله کتابخوانی می‌دهد؛ چنانکه اتحاد کتاب‌های کنکوری و کتاب‌های موسوم به «زرد»، راه را بر کتاب‌های جدی بسته‌اند، یا بازیگری که دفتری به دست می‌گیرد و از مخاطبان پر شمارش می‌پرسد چه میزان در طول روز کتاب می‌خوانند، یا آنان که به صرف رنگ جلد یک کتاب، اقدام به اکتیاع آن می‌کنند، همه و همه نشان از تغییر برداشت مذکور می‌دهند.

مطابق با تفصیل فوق، تعبیر کنونی جامعه ایرانی از این فضیلت، نه کتابخوانی به مثابه دریافت بلکه صرف خواندن است. اکنون گویی مهم نیست که چه چیزی از کتاب برداشت می‌شود و یا چگونه این مهم انجام می‌شود، بلکه صرف اینکه فردی کتاب می‌خواند و یا حتی اظهار به خواندن می‌کند، از نظر جامعه واجد فضیلتی است که در صورت‌بندی اجتماعی جامعه ایرانی تعریف شده است.

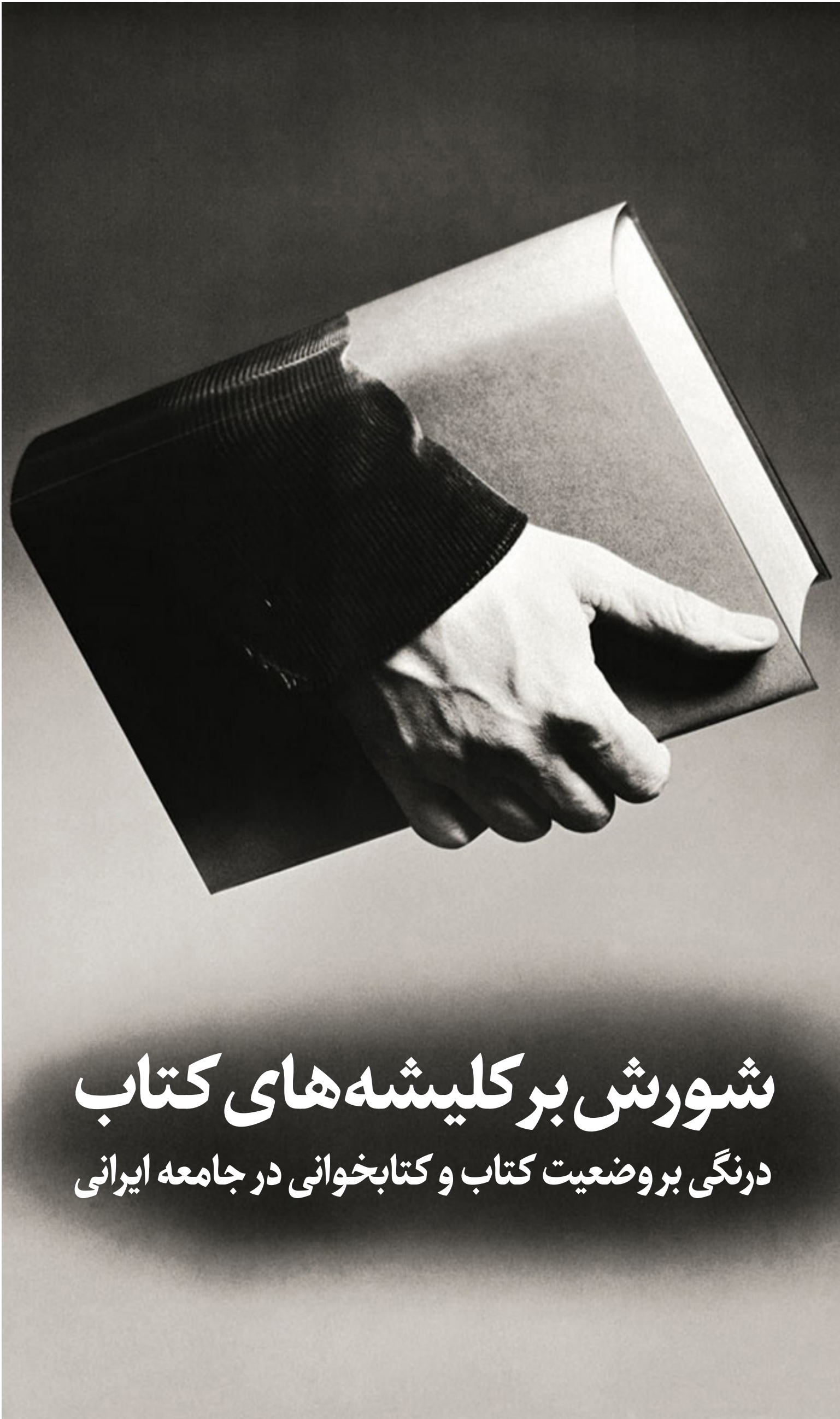
در چنین حالتی، کتابخوانی بیشتر به یک لیگ شباهت دارد؛ همگان به خواندن کتابی که میان عامه شهرت دارند، مبادرت می‌ورزند، برداشت مشهور را تکرار می‌کنند و بدون آنکه مقداری رویکرد انتقادی نسبت به محتوا، به بلندگویی مسلوب‌الاجتیار در تکرار محتوای مشترک بدل می‌شوند. مسئله‌ای که می‌توان در لایه‌لای محتوای تولیدشده در فضای مجازی دید.

این مسائل در حالی رخ داده است که مطالعه کتب تخصصی در میان دانشجویان و خاصه دانشجویان علوم انسانی که در رشته‌هایی که بیشتر بار آموزشی بر دوش خودآموزی است تحصیل می‌کنند، افت شدیدی پیدا کرده است. شاهد مثال این ماجرا، افت کیفی کلاس‌ها، فقدان مباحثه و اکتفا به جزوات است. از سویی، با نگاه به شمارگان انتشار کتب مهم و پایه، این نتیجه اسف‌بار برداشت می‌شود. سه‌گانه «قانون، قانون‌گذاری و آزادی» فردریش فون هابک تنها در ۲۰۰۰ شماره چاپ شده است و پس از چهار سال، دیگر تجدید چاپ نشده است؛ یا کتاب «برنامه‌ریزی در ایران» تنها در ۴۰۰ نسخه منتشر شده است که مشخص نیست چگونه می‌تواند نیاز دانشجویان رشته‌های اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و مدیریت را پاسخگو باشد.

این رخ‌داده‌ها جای تأمل بسیار دارد؛ آیا بایستی ارزش‌های پیشین را به کناری وانهاد و شرایط جدید را پذیرفت؟ آیا بایستی پذیرفت که دوران سیطرگی کتاب به عنوان بستر اصلی آموزش و انتقال دانش به پایان رسیده است و به بسترهای جدیدی همچون بازی‌های ویدیویی به شکلی کارا تر و با جذابیت بیشتر روی آورد؟ پاسخ به این پرسش‌ها، شاید در قاموس یک نوشتار محدود نگنجد و نیازمند بررسی عمیق و دقیقی است؛ اما می‌توان برای شرایط فعلی، راهکاری ارائه کرد که می‌تواند اندکی به بهبود فضای فوق‌الذکر یاری رساند و آن هم تلاش برای بهبود توانایی به نقد کشیدن است.

نظام آموزشی در ایران، بر نوعی پیروی مطلق دانش‌طلب از استاد متکی است که در آن، استاد و شاگرد در دو قطب مخالف قرار دارند. در نتیجه این نوع از مناسبات که تداومی از ساخت اجتماعی قدمایی ایران است، شاگرد هیچ‌گاه خود را در مقام یک منتقد که به محتوای ارائه‌شده به دیده تردید بینگرد، نخواهد دید. هر چند که تبعیت، یکی از مهم‌ترین آموزش‌ها در مدارس است اما اصرار بر این مؤلفه در نهایت، منجر به تولید فردی مطواع و بی‌اراده می‌گردد که زحمت کنکاش در محتوا را به خود نمی‌دهد. این مسئله حتی در دوران دانشگاه نیز ادامه پیدا می‌کند و در نتیجه، نه استاد در برابر خود چالشی می‌بیند که به رفع نواقص اهتمام بورزد و نه دانشجو، الزامی در مطالعه خارج از محتوای تدریسی در خود می‌بیند. خروجی این نظام، افرادی است که به واسطه آنکه یک کتاب مشهور است، یک فرد در میان عامه از اعتبار، برخوردار است و یا یک رویکرد غالب دارد، به خود اجازه تردید و نقد نمی‌دهد.

جان کلام آنکه، وضعیت کتابخوانی چندان مساعد نیست و تأکید مداوم بر افزایش کتابخوانی، چندان مؤثر نیست؛ بایستی در نگرش‌ها و رویکردها در زمینه کتاب، تغییری اساسی داد و گرنه پیامدهای این وضعیت، گریبانگیر همه خواهد بود.



شورش بر کلیشه‌های کتاب

درنگی بر وضعیت کتاب و کتابخوانی در جامعه ایرانی

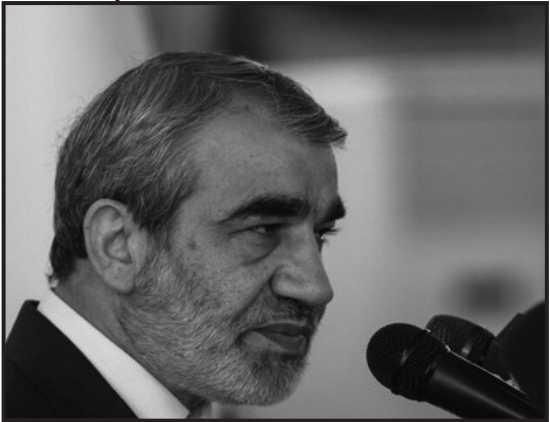


خبرنامه

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

کدخدایی در جمع خبرنگاران: اختلافی با رئیس جمهور نداریم

به گزارش ایسنا، سخنگوی شورای نگهبان گفت: قطعاً با رئیس‌جمهور و مقامات کشوری اختلافی نداریم، هر نهاد و دستگاهی وظایف قانونی دارد که پافشاری ما بر انجام وظایف قانونی هر نهاد و دستگاهی است. عباسعلی کدخدایی امروز در حاشیه همایش سراسری هیات‌های نظارت بر انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی در جمع خبرنگاران در خصوص گزارشی از همایش هیات‌های نظارت استانی و شهرستانی در مشهد، اظهار کرد: این همایش از بعد از ظهر روز سه‌شنبه در مشهد شروع شد و امروز نیز روز پایانی آن است و ما هر دوره قبل از شروع انتخابات این‌گونه همایش‌ها را داریم.



چشم انداز استیضاح ترامپ



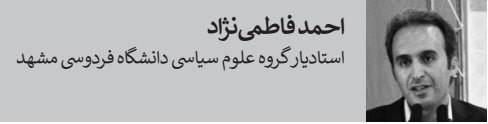
نقطه ضعف وی بدل شد و ترامپ را تبدیل به رئیس‌جمهوری کرد که از نخستین روزهای روی کار آمدن، بحث استیضاح وی نیز مطرح بود. این بحث نخستین بار به خاطر ارتباطات ویژه ستاد انتخاباتی ترامپ با روسیه از سوی دموکرات‌ها به ویژه ال گرین، نماینده دموکرات کنگره پیگیری می‌شد که تا مدت‌ها ادامه داشت و منجر به برکناری یا کناره‌گیری برخی از مقامات کاخ سفید از جمله نخستین مشاور امنیت ملی ترامپ شد. در آن مرحله، دموکرات‌ها نتوانستند ناسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان را راضی کنند تا دستور شروع روند استیضاح را صادر کند. اما افشای مکالمه خیانت‌آمیز ترامپ با زلنسکی مقاومت پلوسی را شکست.

چهارم، ترامپ علی‌رغم تمام انتقاداتی که در جامعه بین‌المللی به وی وارد می‌شود طبق آمار موجود کارنامه اقتصادی نسبتاً موفق‌ی داشته و در نظرسنجی‌ها نیز وضعیت بدی ندارد. مهم‌تر اینکه ترامپ زیاد نگران نظرسنجی‌ها نیست و بر این باور است که مانند دور گذشته می‌تواند بر خلاف گزارش رسانه‌ها و نتایج نظرسنجی‌ها مجدداً در انتخابات سال آینده پیروز شود. در بین دموکرات‌ها نیز تا کنون چهره فرهمندی که برای رأی‌دهندگان جذاب باشد و بتواند ترامپ را شکست دهد ظهور نکرده است. قوی‌ترین چهره و امید دموکرات‌ها بایدن بود که رشد حامیانش کمتر از انتظار بوده است. در این شرایط، به نظر می‌رسد که دموکرات‌ها با آغاز استیضاح ترامپ خواهان بدنام کردن وی برای رأی‌دهندگان در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری هستند و احتمالاً روند محاکمه را حتی‌الامکان طول خواهند داد که ترامپ نتواند از حصار افشاگری‌ها در در روند استیضاح رها شود. به عبارت دقیق‌تر، هدف دموکرات‌ها از استیضاح ترامپ تحت

خاطر جریان واترگیت در معرض استیضاح قرار گرفت و قبل از محاکمه در سنا از مسند خود کناره گرفت. پس از وی، کلیتون به خاطر رابطه غیراخلاقی و به ویژه دروغ‌گویی در این‌باره به سنا مورد استیضاح واقع شد اما از رأی‌گیری سنا جان سالم به در برد. اکنون نیز ترامپ در آغاز این مسیر قرار گرفته است. اولین نکته‌ای که تا همین جا می‌توان نتیجه گرفت این است که استیضاح کم‌کم به یک روال رایج در نظام سیاسی امریکا تبدیل شده است و این می‌تواند زنگ خطری برای آن و نشانگر تشدید شکاف میان نخبگان و احزاب سیاسی در امریکا باشد. اما چرا ترامپ به این مسیر کشانده شد؟ اگر بخواهیم بر اساس قانون اساسی ایالات متحده و با رویکرد حقوقی به این سؤال جواب دهیم باید به سراغ شروط استیضاح نظیر خیانت، ارتشاء و سایر جرایم عمده برویم؛ نکته‌ای که دموکرات‌ها نیز بر آن دست گذاشته و معتقدند ترامپ به کشور خیانت کرده است. اما اگر از منظر سیاسی بنگریم (که ترامپ نیز استیضاح خود را سیاسی می‌داند)، دلایل متعددی را می‌توان در پشت شروع روند استیضاح ترامپ دید :

نخست اینکه ترامپ از معدود رؤسای جمهور آمریکا است که بدون سابقه حزبی و سیاسی مشخص و قابل اتکا به این مقام دست می‌یابد. تبدیل شدن این امر به رویه عادی آینده تحزب در این کشور را تهدید کرده و هر فرد توانمند و به ویژه ثروتمندی را تحریک می‌کند که در پی دستیابی به این مقام باشد. به نظر می‌رسد که یکی از نقاط ضعف ترامپ در روند استیضاح نیز همین نکته خواهدبود و شاید در لحظه موعود، جمهوری‌خواهان آنچنان که باید و شاید از وی حمایت نکنند؛ هر چند تا کنون از خود تعصب حزبی نشان داده و از وی حمایت کرده‌اند.

دوم، ترامپ از نظر روانشناسی سیاسی شرایط خاصی دارد. رویه وی در سیاست طی دوره ریاست‌جمهوری نشان داده که کم و بیش فی‌البداهه تصمیم می‌گیرد، اعتماد به نفس بالایی دارد، از تمسخر نزدیکان و رقبا هراسی ندارد، دانش سیاسی محدودی دارد، خیلی به زد و بندهای بوروکراتیک توجه نمی‌کند یا به آن‌ها آشنا نیست، ذهن‌اش لیز است و در بسیاری از موارد آنچه را فکر می‌کند، بر زبانش جاری است و در مجموع، مذبذب می‌نماید. همه اینها محل‌گروه‌گرایی است و این یعنی ممکن است حتی در بین دوستان‌ش تنها بماند؛ کما اینکه تا کنون گزارش‌های مختلفی منتشر شده و اطلاعات مخفیانه‌ای درز کرده که نشان می‌دهد فرد یا افرادی از هم‌راهانش در دولت در پی سرنگونی وی هستند. سوم، روی کار آمدن ترامپ از ابتدا با شائبه و شایعه و شرارت همراه بود. شائبه اختلال نرم‌افزاری در سیستم رأی‌گیری، شایعه ارتباط ترامپ با روسیه و فاسدمنامی کلیتون و به‌طور کلی سیاست‌مداران سابقه‌دار امریکا و مبرا دانستن خود از این امر به همراه هم به ترامپ کمک کرد که به نحو فاعلگیرانه‌ای به ریاست جمهوری امریکا برسد. اما در ادامه همین موارد به



اصل دوم قانون اساسی آمریکا این امکان را فراهم می‌کند که «رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور، و کلیه مقامات کشوری» به خاطر «ارتکاب خیانت، ارتشاء و سایر جرائم عمده» مورد بازخواست قرار گیرند و در صورت محکومیت از کار برکنار شوند. همین اصل مبنای بحث‌هایی است که طی چندسال اخیر در مورد استیضاح ترامپ مطرح بوده و در هفته‌های اخیر شدت گرفته است. به عبارت دقیق‌تر، بعد از افشای مکالمات دونالد ترامپ با ولادیمیر زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین، دموکرات‌ها عملاً به دنبال بازخواست و در صورت امکان برکناری ترامپ از قدرت برآمده‌اند. بنابراین، مسئله‌ای که در این یادداشت به دنبال توضیح آن هستیم، این است که چرا ترامپ در ورطه استیضاح افتاد و اینکه آیا امکان برکناری وی از قدرت وجود دارد یا خیر؟

با توجه به اصالت تفکیک قوا در نگاه پایه‌گذاران آمریکا، از ابتدا گنجاندن ایده استیضاح رئیس‌جمهور در قانون اساسی با جنجال و تعارض در بین قانون‌گذاران این کشور مواجه شد. استدلال مخالفان استیضاح این بود که اعطای این اختیار به کنگره به معنای ذبح کردن تفکیک قوا و مسلط کردن کنگره بر قوه مجریه است. اما موافقان استیضاح با محوریت جیمز مدیسون ادعا می‌کردند که آنها از صداقت دفاع می‌کنند و مقامات حاکم در امریکا باید بدانند که در هیچ مقامی از نظارت و بازخواست مبرا نیستند. از نظر گروه اخیر، بعید بود که اعضای کنگره بیهوده اعتبار خود را در معرض آزمون قرار دهند. ضمن اینکه شروط استیضاح آنقدر طولانی و دشوار است که عملاً تحقق آن را محدود می‌کند؛ برخی از این شروط عبارتند از: ضرورت رأی دو سوم مجلس نمایندگان برای شروع روند استیضاح، راستی‌آزمایی سخت شواهد و قرائن، امکان دفاع فردی و جمعی رئیس‌جمهور، وکلا و حزب متبوع وی، ضرورت رأی دو سوم سناتورها به برکناری رئیس‌جمهور در پایان روند محاکمه، مداخله دیوان عالی ایالات متحده در روند استیضاح با توجه به ریاست رئیس دیوان در جلسات محاکمه رئیس‌جمهور در سنا و دیگر شروطی از این قبیل.

بنابراین، استیضاح رئیس‌جمهور در ایالات متحده کار بسیار دشواری است. این امر به ویژه تا دهه ۱۹۷۰ صادق می‌نمود؛ زیرا طی این مدت طولانی فقط یک‌بار در قرن نوزدهم اعضای کنگره در پی استیضاح رئیس‌جمهور برآمدند و تلاش کردند که اندرو جانسون را به خاطر برکناری وزیر دفاع از قدرت به زیر بکشند که البته به نتیجه نرسید. اما طی پنج‌دهه اخیر سه‌بار کنگره امریکا به سمت استیضاح رئیس‌جمهور خیز برداشته است. نخستین و آخرین قربانی این رویه تا کنون نیکسون بوده است که به



اکنون با نزدیک شدن به بازه زمانی ۱۰۰ روزه تا انتخابات مجلس یازدهم، تکلیوی گروه‌های سیاسی کشور برای دستیابی به بیشترین مقدار کرسی مجلس شورای اسلامی آغاز شده است. در این بین، با توجه به تأثیر انتخابات مجلس بر ریاست جمهوری بعدی، انتخابات فوق‌می‌تواند به پل پیروزی ساختمان‌طلبان یا ستور بدل شود. با توجه به پیروزی سه‌باره اصلاح‌طلبان در انتخابات‌های پیشین و هم‌چنین ناراضی‌های موجود از عملکرد مجلس و کابینه دوازدهم، شرایط طیف موسوم به اصلاح‌طلب اکنون چالشی‌تر از رقیب سنتی خویش است.

اصلاح‌طلبان متناسب با شرایطی که توصیف آن رفت، اکنون به دنبال تغییر رویکرد ۶ ساله خویش، یعنی تغییر شیوه‌اجماعی شورای سیاست‌گذاری، هستند. در این بین، ایده گروهی از این طیف، طرح سامانه رأی‌سنجی اصلاح‌طلبان یا موسوم به «سرا» است که موافقان و مخالفانی در بین گروه‌های گسترده اصلاح‌طلب داشته است. در بین مخالفان، برخی همچنان بر شیوه پیشین و شورای عالی سیاست‌گذاری تأکید دارند و عده دیگر نیز، بحث «پارلمان اصلاحات» را پیش کشیده‌اند. عمده تمرکز این نوشتار بر طرح سرا و برشمردن ایرادات وارده بر آن است، هر چند برای انجام این مهم، نمی‌توان از رویکرد پیشین اصلاحیون اجتناب ورزید.

به طور اجمالی، طرح سرا به دنبال آن است که با دموکراتیزه‌ساختن شیوه برگزیدن افراد، لیست ائتلافی اصلاح‌طلبان به طور مستقیم توسط شهروندان انتخاب شود تا در این بین، شائبه‌ها و شبهاتی

و نظارت بر عملکرد نمایندگان، اجرای مواعید انتخاباتی را بیمه و تضمین می‌کند و در صورت عدم تحقق برنامه‌ها، به عنوان مسئول پاسخگوی اعتراضات و پذیرای عدم اقبال شهروندان در دوره‌های آتی خواهد بود. در نتیجه چنین شرایطی، حزب سیاسی برای ادامه حیات خود، ملزم به تغییر در رویکرد و نحوه اجرای کارویژه‌ها خواهد بود تا با شکست و روی‌گردانی مردم روبه‌رو نگردد.

اما چه در طرح سرا و چه در طرح پیشین شورای عالی سیاست‌گذاری، هیچ نهاد تضمین‌کننده‌ای وجود ندارد و در نتیجه نه بر مواعید و شعارهای ارائه‌شده نظارتی صورت می‌گیرد و نه اعمال و رفتار نمایندگان قابلیت بررسی و تصحیح دارد. در نهایت نیز پس از پایان دوره و عدم تحقق وعده‌ها، گروه یا نهادی مسئولیت وضعیت پیش آمده را پذیرا نیست. در این سازوکار جدید، همچنان امکان ارائه مواعید غیر عقلایی و ناممکن نیز وجود دارد و در نتیجه امکان گزینش افرادی نامناسب همچنان پابرجاست. در طرح سرا، افراد منتخب بنا به آرای بیشتر و اقبال مردم به لیست راه پیدا می‌کنند؛ مردی که مشخص نیست تحت چه مکانیزمی مسئولیت انتخاب خود را خواهند پذیرفت؛ شرایطی که اکنون نیز پیش آمده است و با وجود شیوه‌اجماعی انتخاب نمایندگان اما کسی میان اصلاحیون، مسئولیت لیست انتخابی را بر عهده نمی‌گیرد. بنابراین، شرایطی مشابه زمان کنونی نیز در اثر طرح سرا تکرار خواهد.

هر چند این بار اعضای شورای عالی می‌توانند خود را از پذیرش مسئولیت شرایط پس‌انتخابی مبرا کنند، اما پیامدهای چنین انتخابی دامن همه را خواهد گرفت. چنین به نظر می‌رسد که سران اصلاحات به جای تمرکز بر احزاب و تقویت این نهاد تضمین‌کننده به دنبال دورزدن آن و افتادن درون ورطه هولناکی هستند که تمامیت دموکراسی را تهدید می‌کند.

«سرا»، تیشه به ریشه تحزب؟

خصوص آنکه در یک شرایط آزاد برگزیدن لیست ائتلافی، امکان حضور شخصیت‌هایی وجود دارد که چندان احراز صلاحیت آنان، محتمل نیست. بحث احتمال کم احراز صلاحیت‌ها، از سال گذشته به عنوان بحثی چالشی در قالب باید و نباید شرکت در انتخابات مطرح بوده و به نظر می‌رسد، این مسئله در نگاه طراحان سرا، مغفول واقع شده است.

مسئله بعدی، وظایف اصلی نهاد انتخاب‌کننده در این شیوه است که گویی سازوکاری برای آن در نظر گرفته نشده است. یکی از عوامل اصلی ایجاد ناامیدی در بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان، تفاوت عمده میان مواعید پیش از انتخابات و عملکرد پس از آن است. علاوه بر این مسئله، هیچ راهکاری برای شهروندان تعبیه نشده است که بتوانند بر نحوه عملکرد نمایندگان نظارت داشته باشند. به نظر در طرح سرا، مسئله تلاش برای تطابق مواعید و کارکردها از طریق واگذاری انتخاب سیاست‌پیشگان به شهروندان صورت گرفته است تا شهروندان افرادی با نیات صالحه و توانمندی بالا انتخاب نمایند و تا برگزیدگان به دور از مصلحت‌اندیشی‌ها به وعده‌های خویش جامه عمل ببوشانند.

اما نقطه ضعف اصلی این طرح و حتی شیوه گزینش پیشین اصلاح‌طلبان، انجام دو کارویژه ارائه برنامه و نظارت بر عملکرد نمایندگان است که در یک نظام سیاسی توسعه‌یافته، این دو کارویژه به همراه ارائه افراد و لیست انتخاباتی به «حزب سیاسی» واگذار شده است. به واقع حزب سیاسی دفرایند انتخابات دموکراتیک، نقش تضمین‌کنندگی انتخاب شهروندان را بر عهده دارد. هر رأی شهروند در حکم سرمایه برای سیاست‌پیشه است، وانگهی دریافت عاید مد نظر شهروند، معطوف به آینده است؛ در نتیجه این مبادله رأی به ازای تحقق برنامه برای شهروند حاوی ریسک است. در این بین، حزب سیاسی با معرفی افراد، ارائه برنامه

نگاه ویژه

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

کشف یک انبار کتاب‌های قاچاق



یک باب انبار کتاب‌های قاچاق در اولین روز از هفته کتاب کشف شد. به گزارش ایسنا، کارگروه صیانت از حقوق ناشران، مؤلفان و مترجمان اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران با همکاری نهاد نظارتی و پلیس امنیت روز پنج شنبه ۲۳ آبان ماه در اولین روز هفته کتاب موفق به کشف یک باب انبار کتاب‌های قاچاق در خیابان قزوین شد.

حجم کتاب‌های این انبار که با حکم قضایی، ضبط، صورتجلسه و به انبار ویژه کتب قاچاق منتقل شد، حدود ۶ وانت نیمان است. این انبار پلمپ و صاحب آن تحویل ضابطان قضایی شد. با اقامه شکایت ناشران متضرر از متهم، وکیل اتحادیه به وکالت از شاکیان مبادرت به اقامه دعوی در مراجع ذیصلاح خواهد کرد.

کتابخوانی الزاماً فایده‌ای ندارد

الزاماً فایده‌ای ندارد. کتابخوانی فعالیتی دو وجهی است؛ هم کتاب خوب می‌خواهد و هم خواننده‌ای که اصول کندوکاو را بداند.

هر چند مسلم است که بهبود وجه اول کتابخوانی به عهده سیاست‌گذاران مربوطه در حوزه نشر است، ممکن است چنین به نظر بیاید که وجه دوم کتابخوانی بیشتر فردی است و نسبت چندان‌ی به سیاست‌گذاری‌های اقتصادی-اجتماعی ندارد. اما من مخالفم. وجه دوم کتابخوانی «فردی» است؛ به این معنای ساده که وابسته به توانایی‌های شناختی فرد است. اما در عین حال این وجه از کتابخوانی «فردی» نیست؛ چرا که توانایی‌های شناختی را فرد از درون و به شکلی معجزه‌آسا در خود پرورش نمی‌دهد. این وظیفه نظام آموزشی است که توانایی‌های شناختی و اصول کندوکاو را به شهروندان جامعه بیاموزد. این مدارس و دانشگاه‌ها هستند که باید اصول کندوکاو و تفکر منطقی را به شهروندان جامعه درس بدهند. به زعم من، دغدغه و نگاهی از این نوع بود که در نهایت موجب شد تا متیولیپمن (Matthew Lipman)، استاد فلسفه ی دانشگاه کلمبیا ی آمریکا، در اوایل دهه هفتاد میلادی و در اوج فعالیت کمپین بمب‌گذاری کازینسکی از سمت خودش استعفا دهد و جنبش «فلسفه برای کودکان» را راه بیندازد. لیپمن بر این باور بود که دانشجویان آمریکایی، آن زمان که باید، اصول منطقی و کندوکاو را فرا نگرفته‌اند. بدین ترتیب سعی کرد تا اصول کندوکاو و استدلال منطقی را به برنامه‌های درسی مدارس آمریکا بیاورد. چنین است که می‌شود کتابخوانی خوب پرورش داد.

اما سهم جامعه ایرانی از دو وجه کتابخوانی طرح شده در سطور بالا چیست؟ خودتان می‌دانید؛ پس بگذارید راحت بگویم: نه امیدی به بازار نشر است و نه امیدی به نظام آموزشی. بگذارید آخرین کلمات این نوشتار را شخصی کنم و از سهم خودم از

وضعیت بازار نشر و کتاب است و در کیفیت آن فرد کتابخوان نقشی ندارد. این بازار نشر و ساخت نهادی آن است که می‌تواند اجازه انتشار کتاب‌ها و مقالات بی‌سروته و پر از اشکال را بدهد و یا مانع از انتشار محتوای ناراست شود. وجه دوم کتابخوانی اما مبتنی بر توانایی‌های شناختی فرد و آشنایی او با مقدماتی از اصول کندوکاو و منطق و استدلال صحیح است. هر چند بایسته است تا بازار نشر تا حد امکان از انتشار محتویات ناراست خودداری کند، اما در همه جای دنیا، کم یا بیش، حرف بیراه، راه خود را به بازار پیدا می‌کند و خریدار دارد. به همین اعتبار، این فرد است که باید بداند کتاب را چطور باید خواند. این فرد است که باید نگاه انتقادی و منطقی خودش را نسبت به موضوع مورد مطالعه همواره حفظ کند.

آنچه کازینسکی را به فقیرا کشاند، ضعف او در همین وجه دوم کتابخوانی بود. کازینسکی از طرفی منتقد سرسخت جامعه صنعتی‌شده آمریکا بود، جامعه‌ای که فرآیند صنعتی‌سازی‌شدن آن مدیون پیوند ناگسستی بنیان‌های سیاسی و اقتصادی‌اش با نحله اخلاقی نتیجه‌گرای مطلوبیت‌گرای در سده‌های اخیر بوده است. اما او از طرف دیگر از نقد فلسفی‌اش به جامعه آمریکا به این نتیجه اخلاقی رسیده بود که باید چندی از انسان‌های غرق در این جامعه صنعتی‌شده را کشت تا بلکه نسل‌های آتی جامعه آمریکایی جلوی هر چه بیشتر صنعتی‌شدن آمریکا را بگیرند. در نتیجه کازینسکی باور داشت که کشتن تعداد معدودی از آمریکاییان موجه است؛ چرا که این کار او باعث خواهد شد تا جان آمریکاییان بسیاری در آینده دور حفظ شود، مدعایی اخلاقی که در کتبه خود مطلوبیت‌گراست. کازینسکی یک کتابخوان بد بود. هر چند در ریاضیات خیره بود، اما هیچ وقت نتوانست به تناقضات درونی و اشکالات منطقی گفته‌هایش پی برد. چنین شد که کتاب می‌خواند و آدم می‌کشت. کتابخوانی

سروش معروضی

دکتری فلسفه علم ۹۷



ماجرای دستگیری او را عمده ی آمریکاییان میان‌سال به یاد دارند. پیدا کردنش آسان نبود. سال‌ها طول کشید تا پلیس اف‌بی‌آی آمریکا سرانجام بتواند تِد کازینسکی (Ted Kaczynski) را دستگیر کند. به مدت هفده سال پلیس در تعقیب بود و کازینسکی در گزین. پروژه دستگیری‌اش تبدیل به یکی از پرهزینه‌ترین پروژه‌های تاریخ اف‌بی‌آی شد و چند سال بعد از ماجرایش، فیلم و سریال و مستند ساختند. سال‌های سال، صدها و شاید هزاران پلیس و کارآگاه در تعقیب مردی بودند که پس از تحصیل در دانشگاه هاروارد و میشیگان تبدیل به یکی از خطرناک‌ترین تروریست‌های آمریکا شده بود. کازینسکی ذهنی پیچیده داشت و قصد او فقط ایجاد هراس و وحشت در جامعه نبود. او قائل به نوعی فلسفه تکنولوژی و سیاسی بود که به زعم خویش اقدامات تروریستی‌اش را موجه می‌ساخت. کازینسکی کتاب می‌خواند، و آدم می‌کشت. کتابخوانی الزاماً فایده‌ای ندارد.

آنان که کتابخوانی را، فی نفسه، به مثابه فعالیتی مثبت تلقی می‌کنند، تاریخ نمی‌دانند. تاریخ مشحون از افراد کتابخوانی است که آدم کشته‌اند و تمدن را به فقه‌پهرا برده‌اند. این مدعا دفاعی از بی‌مایگی نیست؛ بلکه تذکاری است تا یادمان باشد که کتابخوانی فعالیتی دو وجهی است: از طرفی مبتنی بر محتوای کتاب مورد مطالعه است و از طرف دیگر مبتنی بر استنباط فرد از محتوای کتاب. برای آنکه کتابخوانی فایده داشته باشد، باید هر دو وجه آن پررتر باشند. محتوای کتاب باید دقیق باشد و قابل اعتناء و همچنین فرد مطالعه‌کننده باید چند و چون واکاوی در محتوای کتاب و شیوه فهم آن را بداند. روشن است که اولی وابسته به

تراژدی فرهنگی- اقتصادی کالای کتاب در ایران



مختلف ایرانی انتشار یافته و فرهنگ حداقلی مطالعه در اذهان عمومی نهادینه خواهد شد. امروزه با افزایش قیمت کتاب، بسیاری از دانشجویان توانایی خرید کتاب‌های مورد علاقه خود را نداشته و طبقه متوسط در پی کسب معیشت حداقلی، درآمد خود را به خرید کتاب تخصیص نمی‌دهد.

متغیرهای اقتصادی و فرهنگی نقشی جدی در تقلیل فرهنگ کتابخوانی داشته و تراژدی ژست کتاب‌خوان بودن در فضای مجازی، پدیدار زنجیره‌ای از رخدادهای اقتصادی است. از منظر آسیب‌شناسی، عدم سیاست‌گذاری در راستای شکل‌گیری فرهنگ کتابخوانی در مدارس و سایر نهادهای آموزشی، زمینه تنزل فرهنگ کتابخوانی را فراهم ساخته است. از سوی دیگر جای‌گزینی محتوای آمیخته به ابتذال صداوسیما و فضای مجازی مانع از توسعه فرهنگی در زمینه کتابخوانی شده است. میلر (۲۰۱۰) با اشاره به لزوم فرهنگ‌سازی از سوی سینما و تلویزیون به زمینه‌سازی آموزش شهروندی اشاره دارد. البته در ایران سینما و تلویزیون به بنگاهی اقتصادی جهت درآمدزایی بدل شده که چندان چنین نقشی را بر نمی‌تابد.

لوکاچ، جامعه‌شناسی برجسته است که به اهمیت خوانش کتاب و فهم تناقضات روزمره انسانی تأکید می‌ورزد. به باور لوکاچ، در صورتی که انسان‌ها کتاب نخوانند، از فهم درست مناسبات اجتماعی دور می‌مانند. گزاره‌های لوکاچ در باب الزام به کتابخوانی را در پژوهش احمدی در اواسط دهه هشتاد می‌توان یافت. به باور احمدی، امروزه جوانان ایرانی با بی‌قیدی هویتی روبه‌رو شده که ورای جهان‌ذهن ایشان را محتوای ابتذال‌آمیز سینما و تلویزیون تشکیل داده است. پژوهش‌های صورت گرفته در ایران نشان می‌دهد که گروه سنی ۴۵ تا ۵۴ سال بیشترین مطالعه را داشته و در مقابل میزان مطالعه در میان گروه سنی ۱۸ تا ۲۵ سال کاهش چشم‌گیر داشته است. انعکاس وارونه رخداد تنزل میل به کتابخوانی از سوی رسانه‌ها با دامن‌زنی به روند صعودی انتشارات کتاب صورت گرفته است؛ بدین معنی که رسانه‌ها افزایش شمارگان کتاب‌ها را سند افزایش کتابخوانی می‌دانند. بر خلاف تصور رایج اما این عرصه کالایی‌شده به منظور اعتبار بخشی صورتی به نویسندگان غیرمعتبر هم‌چون اساتید دانشگاهی، شاعران دست‌به‌جیب و نویسندگان راتی تحقق پیدا کرده است.

آمار مطالعه کتاب در جهان اما هم‌چنان بالاست. بر خلاف فقدان فیلم سینمایی که جامعه ایرانی را ناراضی خواهد کرد، عدم انتشار کتاب چندان به چشم نمی‌آید. این مسئله از سویی به رابطه اقتصادی نویسندگان و چاپ کتاب و از سوی دیگر نبود میل به کتابخوانی نشئت می‌گیرد. نویسندگان معمولاً به‌منظور درآمدزایی کتاب نمی‌نویسند؛ اما سینماگران

مرتضی دیاری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم اجتماعی



فارغ از گزاره‌های تکرارپذیر در حوزه کتابخوانی در ایران مبنی بر تقلیل خوانش کتاب، امروزه پدیده منزلت‌بخشی کتاب سبب ایجاد مناسبات اجتماعی متفاوتی در میان خریداران کتاب شده است. فضاسازی مورد علاقه خریداران کتاب در عرصه‌های مجازی و مطرح‌سازی مصرف کالای فرهنگی به قصد اعتبارخواهی، منظری تصنعی از پیوند میان مشتری و کتاب پدید آورده است.

این تصویر تراژیک به نوعی در صفحه مجازی فرد حضوری دائمی دارد؛ گو این‌که اشتراک‌گذاری یک استوری و ذخیره آن در نقش الگویی به منظور معرفی علقه‌های شخصی و فرهنگی فرد است. با این‌حال چنین تصویری اگرچه در اذهان شبکه فرد نقشی می‌بندد اما خوانش کتاب به فراموشی سپرده و در گوشه‌ای از کتابخانه‌ای لوکس جا خوش می‌کند. این بار مشتری خود را در حضور میهمانان خویش پرزنت می‌کند. تصویری به غایت روشنفکر با ظرافتی مدبرانه در مورفولوژی منزل فرد جا خوش کرده است.

به باور بوردیو، سرمایه اجتماعی و ارتقای فرهنگی به معنای بالا رفتن سواد، تحصیلات اجتماعی و گسترش تعاملات اجتماعی میان مردم است. در این‌جا منظور از سواد تنها تحصیلات دانشگاهی نیست. ارتقای عقلانیت جمعی در گرو افزایش اطلاعات با استراتژی کتابخوانی است. تمایزات موجود میان روزنامه‌خوانی ایرانیان و اروپایی‌ها، آمریکایی‌ها و ژاپنی‌ها تصویری واضح از فرهنگ خوانش (میل به یادگیری و آگاهی) را ترسیم می‌کند. در ایران منش تملق‌گری در عرصه روزنامه‌نگاری سبب شده تا با وجود بیش از هفتاد روزنامه سراسری، سهم کل روزنامه ایران معادل تنها ۱۰ درصد یکی از روزنامه‌های پرتیراژ ژاپنی باشد. انتشار ۲۳ میلیون نسخه روزنامه در ژاپن تنها از سوی سه روزنامه نشان‌دهنده تمایز میان فرهنگ خوانش در ایران و کشوری همچون ژاپن است. در حوزه کتابخوانی نیز تقریباً بیش از ۵۰ میلیون نفر ایرانی هیچ مطالعه غیردرسی نداشته و تنها به مطالعه جزوات امتحانی خویش اکتفا کرده‌اند. پیش از آسیب‌شناسی حوزه کتابخوانی در ایران بایستی به مقدمه‌ای مبنی بر فرهنگ خوانش و میل به یادگیری و آگاهی نیز اشاره کرد. جامعه‌پذیری افراد در مدارس همراه با مطالعه حداقلی منابع و با تأکید بر مطالعه بهینه صورت می‌گیرد. حتماً گزاره‌ای با این عنوان را شنیده‌اید که به جای این‌که چندین کتاب بخوانید، کتاب‌های خاصی را چندین بار بخوانید. این گزاره هزاران بار از شبکه‌های

در این‌جا مسئله‌ای مطرح می‌شود تحت عنوان نقش رسانه در وضعیت فعلی کتابخوانی در ایران و مواجهه سیاست‌گذاری اجتماعی با آن. دنبال‌کنندگان تلویزیون کمتر برنامه شاخصی را به یاد دارند که در آن به خوانش کتاب پرداخته باشد. از سویی تجاری‌سازی برنامه‌های تلویزیونی مانعی جدی بر سر راه فرهنگ کتابخوانی بوده است. اساساً دکوری‌سازی کتاب و اعتباربخشی به افراد بر پایه دارایی آن، چالشی فرهنگی و نوظهور است که با توسعه کاربری فضای مجازی تشدید شده است. تخصیص قفسه‌های کتاب به اتاق مدیران، اساتید دانشگاهی، منازل لوکس و موارد مشابه از مصادیق چنین پدیده‌ای است.

انحلال اعتبار کتاب به‌واسطه مصرف کتاب در قالب ابزار طبقه فرهنگی، سقوط جایگاه کارکردی آن را موجب شده است. عدم دست‌یابی به فهم صحیحی از مناسبات اجتماعی، آن‌طور که آدورنو، هورکهایمر، مارکوزه و لوکاچ عنوان کرده‌اند، ناشی از دست کوتاه از جهان‌ذهن حقیقت‌یاب و محرومیت ناشی از منابع آگاهی‌بخش است. در نهایت آن‌چه که اسباب دست‌مایه بی‌اعتباری درجه والای کتاب را فراهم می‌سازد، دامن زدن به خرید اعتبار فرهنگی شخصی به‌جای دست‌یابی به خرد جمعی است.

با هدف اقتصادی فیلم می‌سازند. تخصیص بودجه‌های کلان به سازمان‌های دولتی و حکومتی به منظور چاپ کتاب‌هایی خاص و آرتشیو آن‌ها در رزومه شخصی مدیران، صنعتی از کالای کتاب را پدید آورده که در آن کمتر به برآیند تولید محتوای کتاب پرداخته می‌شود. اسکارپیست مطالعه کتاب را عموماً به زمان فراغت افراد و حمل و نقل اطلاق می‌کند. با این‌حال نبود انگیزه کافی و ازدحام در وسایل نقلیه عمومی کمتر شهروندی را به کتابخوانی تشویق می‌کند. بسیاری از کارکنان دولتی متأثر از فرهنگ کارمندی مطالعه کتاب را جزء اولویت‌های خویش نمی‌دانند؛ چرا که به نظر مابه‌ازای مناسبی دریافت نمی‌کنند. عموم پژوهش‌های انجام شده در ایران مانند پژوهش‌های جباری، رحمانی، جوادی یگانه و سایرین به مطالعه محدود کتاب در ایران اشاره دارند. برخی پژوهش‌ها نیز به مطالعه آثار ادبیات در ایران پرداخته و سهم آن را بیش از سایر حوزه‌ها قلمداد کرده‌اند.

در نهایت به پدیده کالابودگی کتاب خواهیم پرداخت. امروزه کتاب به عنوان ابزاری مناسب جهت معرفی منزلت اجتماعی و فرهنگی افراد استفاده می‌شود. در واقع کاربران فضای مجازی به طرق مختلف سعی در استفاده ابزاری از کتاب و تقلیل جایگاه کتاب به ابزار تأییدشدگی البته به طور ناخواسته دارند.

نگاه ویژه

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

هزینه‌ای که از کتاب دریغ می‌شود در آینده باید خرج مقابله با آسیب‌های اجتماعی شود

به گزارش ایسنا دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور اظهار کرد: صدها برابر هزینه‌ای که امروز از بخش کتاب و کتابخانه‌ها و کتابخوانی دریغ می‌شود، در آینده‌ای نزدیک باید خرج بازداشتگاه‌ها، زندان‌ها، مبارزه با اعتیاد و نیز مقابله با آسیب‌های اجتماعی شود.

«علیرضا مختاریور» در آیین بزرگداشت روز کتاب، کتابخوانی و کتابدار که به میزبانی یزد، شهر پایتخت کتاب ایران برگزار شد، طی سخنانش گفت: خوشبختانه در کشور ما در مناسبت‌های مختلف در اهمیت این موضوع سخنان فراوانی از سوی مسئولین و مدیران دستگاه‌های مختلف بیان می‌شود اما متأسفانه این توجه در اغلب اوقات در همان محدوده بیان باقی می‌ماند و تأثیری در پشتیبانی‌ها و فراهم ساختن زمینه برای تحقق اهداف فرهنگی نظام و توصیه‌های مقام معظم رهبری که همواره از مبلغان و مروجان فرهنگ مطالعه بوده و خود بارها مردم عزیز کشور و مخصوصاً جوانان و نوجوانان را به مطالعه کتاب‌های مفید دینی، سیاسی، اخلاقی تشویق کرده اند، نمی‌گذارد.



حکمرانی و مدیوم

رابطه میان حاکمیت و جامعه کتاب‌خوان یا کتاب‌نخوان چیست؟

بدل شده‌اند و می‌توان فرض کرد که در آینده‌ای نه چندان دور ما همه دانشی که از کتاب‌ها انتظار داریم را در این مدیوم‌ها بیابیم. نقد عقلی محض می‌تواند به جای خوانده‌شدن در یک فضای واقعیت مجازی، تک‌تک جمله‌هایش زندگی، تجربه و مهارت‌یابی شود. این که چگونه چنین چیزی محقق خواهد شد، پرسشی است که به مسئله‌ی محوری این نوشته ارتباطی ندارد.

۹. ما همواره در پی این هستیم که جامعه فضیلت‌مند را به واسطه حکمرانی به حاکمیت الصباق کنیم و از خلال این ارتباط، وضع بهتر و مفیدتری را برای تک‌تک انسان‌های یک جامعه فراهم کنیم. تأکید وزیر ارشاد بر روی کتاب‌خوانی، بلاشک، بر مبنای همین هدف است. اما، از سوی دیگر، زمانی که ما به مدیوم‌های عصر خود می‌نگریم و آن‌ها را در قیاس با مدیوم کتاب لحاظ می‌کنیم، درمی‌یابیم که عصر کتاب (چه فیزیکی و چه الکترونیک) به سر آمده است. همگان قبول دارند که تلویزیون نمی‌تواند کارویژه‌های کتاب را انجام دهد اما مدیوم‌های جدید نه تنها می‌توانند خود فضیلت کتاب‌خوانی را پشتیبانی کنند (مانند خواندن متون فیلسوفان در یک بازی) بل آن که می‌توانند شرایط و امکانات جدیدی برای انتقال دانش فراهم آورند که هیچ‌گاه کتاب توانایی آن را نداشت.

۱۰. سخن، کوتاه: جهت طرح و وضع پرسشی صحیح از رابطه‌ی میان کتاب‌خوانی و فضیلت اجتماعی، ما ابتدا باید یک پرسش بنیادین را طرح کنیم: مدیوم عصر ما چیست؟ پس از پاسخ به این پرسش، سه پرسش دیگر، بلاواسطه، برمی‌خیزند: اول) آیا این مدیوم می‌تواند جایگزین کتاب باشد؟ دوم) آیا حضور این مدیوم، به معنای نفي مطلق کتاب و کتاب‌خوانی است و اگر نیست چگونه کتاب می‌تواند یاری‌گر این مدیوم برای انتقال دانش باشد؟ و سوم) مدیوم جدید تا چه اندازه می‌تواند به فضیلت اجتماعی منجر شود؟ پاسخ به این سه پرسش، دو پرسش واپسین دیگر را آشکار خواهند کرد: ۱) چگونه حاکمیت جامعه را به سمت افزایش فضیلت استفاده از آن مدیوم ترغیب خواهد کرد؟ و ۲) چگونه فضیلت اجتماعی استفاده از آن مدیوم به واسطه‌ی ابزارهای حکمرانی اجتماعی که خود آن مدیوم امکان ظهور آن‌ها را می‌دهد، منجر به ظهور حاکمیت بهتری می‌شود؟ پاسخ به پرسش‌های بالاست که می‌تواند ذهنیت ما را نه تنها در نسبت با کتاب و کتاب‌خوانی بلکه در نسبت با هر مدیوم و بهره از آن مدیوم روشن سازد.

را در سطح اجتماعی بازی کند. گسترش رادیو و تلویزیون در نیمه دوم قرن بیستم یک رقیب جدی را برای کتاب ایجاد کرد اما ویژگی‌های خاص این مدیوم‌ها مانند ابتناء آن‌ها بر سرگرمی یا انتقالی دانش محدود آن‌ها، به قطع، آن‌ها را نمی‌توانست به عنوان رقیب فضیلت‌مندانه کتاب مطرح کند. اینترنت، حداقل در شرایط فعلی، در میانه‌ی مدیوم کتاب و تلویزیون ایستاده است: IGTV کاملاً یک تلویزیون مبتنی بر سرگرمی است و از سوی دیگر، بسیاری از کانال‌های یوتیوب در خود دانشی وسیع (به خصوص دانش چگونگی) را حمل می‌کنند. به این بیان، آیا می‌توان از اینترنت به مثابه‌ی «مدیوم عصر ما» در مقابل کتاب (به مثابه‌ی مدیوم عصر گذشته) دفاع کرد و آیا می‌توان با این دفاع، صورت مسئله‌ی بنیادین رابطه‌ی جامعه، حاکمیت و حکمرانی را تغییر داد؟ اما این پرسش مسبوق به این پیش‌فرض است که آیا به راستی این اینترنت است که مدیوم عصر ماست؟

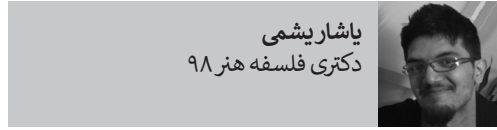
۶. چرا باید یک کتاب را خواند وقتی می‌توان آن را زندگی کرد؟ ۷. عصر ما صرفاً عصر اینترنت نیست. صحیح است که این روزها اینترنت مهم‌ترین مدیوم ارتباطی، اطلاع‌رسانی و کسب دانش است اما آیا می‌توان فرض کرد که حاکمیت سی‌ساله اینترنت تنها حاکمیت یک مدیوم برای رشد مدیوم‌های پیچیده‌تر و عمیق‌تر است؟ حدود یک دهه پیش بازی‌های Deus ex machina عرضه شد و یاد می‌آید که بازی‌کردن این بازی بر روی کنسول xbox ۳۶۰ تأثیر عمیقی بر فهم من از «فلسفه ذهن» داشت. من در جای جای بازی متن‌هایی از فیلسوفان، اندیشمندان یا حتی بازی‌سازان می‌یافتم که دغدغه‌شان روشن کردن رابطه میان «ذهن» و «ماشین» بود. من در طول بازی و در همان حال که سعی می‌کردم تمام دشمنانم را تکه‌پاره کنم، آرام آرام با یک حیطه خاص از ادبیات فلسفه ذهن نیز آشنا شدم.

۸. بازی Deus ex machina فقط یک بازی بود اما آیا می‌توان فرض کرد که در روزگار نزدیک من می‌توانم به جای خواندن «نقد عقلی محض» (نوشته‌ی کانت) آن را مانند یک بازی «زندگی» کنم؟ به نظر می‌آید تکنولوژی‌های واقعیت مخلوط (Mixed reality) مانند هولولنز مایکروسافت، حداقل از جهت تئوریک، در حالی فراهم کردن این امکان هستند. واقعیت مجازی (Virtual reality) و واقعیت افزوده (Augmented reality) دو تکنولوژی دیگری هستند که این روزها برای انتقال دانش و مهارت به تکنولوژی‌های محوری

نیز حاضر باشد. در چنین حالتی مفهوم حکمرانی (مفهومی که رابطه جامعه و حاکمیت را بیان می‌کند) با دو مسئله روبرو خواهد بود: ۱) چگونه حاکمیت جامعه را به افزایش فضیلت کتاب‌خوانی ترغیب می‌کند؟ ۲) چگونه فضیلت اجتماعی کتاب‌خوانی به واسطه ابزارهای حکمرانی اجتماعی منجر به ظهور حاکمیت بهتری می‌شود؟ مورد اول تلاشی است که در بیانات وزیر ارشاد مشاهده کردیم و مورد دوم مسئله‌ای است که به طور معمول در مفهوم «جامعه مدنی» و تأثیر آن بر حاکمیت مشاهده می‌کنیم؛ یعنی تأثیری که «جامعه باسواد»، «کتاب‌خوان»، «پردانش» و «عمیق» بر روی تغییرات اجرایی، ساختاری یا سیاست‌گذارانه حاکمیتی ایجاد می‌کند.

۴. اگر رابطه ضروری میان فضیلت اجتماعی و کتاب‌خوانی را نپذیریم (به این معنا که لزوماً افزایش کتاب‌خوانی به معنای افزایش فضیلت اجتماعی نباشد) آن‌گاه صورت مسئله این نوشته و هر پرسش دیگری من باب رابطه حکمرانی و کتاب‌خوانی تغییر خواهد کرد. عدم پذیرش این پیش‌فرض می‌تواند با استدلال‌های متعددی پشتیبانی شود. به طور مثال شخصی در مقابل وزیر ارشاد چنین خواهد گفت: دانشی که از خلال اینترنت به جامعه منتقل می‌شود، دانشی در باب «چگونگی» است و این دانش خلاف دانشی که کتاب‌ها منتقل می‌کنند (دانشی «چیستی») جامعه را به جامعه‌ای با مهارت بیشت‌تر و وسعت اطلاعات بالاتر بدل خواهد کرد. در نتیجه «جامعه اینترنت‌باز» در مقابل «جامعه کتاب‌خوان» واجد فضیلت بیشت‌تری است و حاکمیت بایست جامعه را به افزایش بهره و استفاده از اینترنت سوق دهد (یعنی به جای آن که حاکمیت منابع خودش را برای رشد کتاب و کتاب‌خوانی صرف کند، می‌تواند این منابع را به رشد استفاده‌ی صحیح از اینترنت و مهارت‌یابی اینترنتی اختصاص دهد)؛ به همین ترتیب، جامعه اینترنت‌باز واجد ابزارهای بیشت‌تری نسبت به جامعه‌ی کتاب‌خوان جهت تأثیرگذاری بر روی حاکمیت و ایجاد حاکمیت بهتر خواهد بود.

۵. گفته‌های پیشین روشن می‌کنند که برای طرح و وضع صحیح یک پرسش میان سه مفهوم «جامعه‌ی بافضیلت»، «حاکمیت» و «حکمرانی» ما پیش از هر چیز بایست این مسئله را شفاف کنیم که «مدیوم محوری عصر ما» چیست؟ در این شکی نیست که قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم، قرن «کتاب» بود. انفجار صنعت چاپ شرایطی را فراهم آورد که کتاب به مثابه‌ی یک واسطه برای انتقال دانش، نقشی اساسی



یاشار یشمی
دکتری فلسفه هنر ۹۸

۱. نوشته‌ی حاضر پاسخی به یک پرسش از پیش طراحی شده نیست، بل آن که تنها در مقام طرح و وضع صحیح پرسشی است که مفاهیم آن مدتی است برای جامعه‌ی ایرانی بدل به دغدغه‌ای عمومی شده‌اند: مفاهیمی چون «حکمرانی خوب»، «کتاب‌خوانی»، «فضیلت اجتماعی فرهنگی»، «جامعه‌ی کتاب‌خوان» و غیره.

۲. مسئله محوری این نوشته از آن‌جا شروع می‌شود که در ذهن بسیاری از اعضای جامعه ایرانی، «کتاب‌خوانی» در مقام یک امر اجتماعی- فرهنگی پیشاپیش در مقام یک «فضیلت» پذیرش و پیش‌فرض گرفته شده است. ما چنین پیش‌فرضی را به راحتی در گفتار مقام‌های مسئول حاکمیتی مشاهده می‌کنیم. به طور مثال وزیر ارشاد در مهر ۹۸ با اعلام سرانه ۱۳ سرانه ۱۶۹ دقیقه‌ای استفاده از اینترنت، وضعیت کتاب‌خوانی جامعه ایرانی را یک رنگ هشدار دانست. او پیش‌فرض مذکور را به صراحت به عنوان مبنای این رنگ هشدار اخذ می‌کند: «اگر می‌گوییم کتاب و کتاب‌خوانی شهروندی خوب و انسانی سالم تربیت می‌کند، این تهدیدات در مورد کتاب را باید جدی بگیریم». در سطح اجتماعی نیز پیش‌فرض رابطه‌ی یک‌سویه میان کتاب‌خوانی و جامعه فضیلت‌مند همواره حضور دارد.

ما در زیست روزمره‌مان به راحتی می‌توانیم گفته‌ای چونان گفته‌ی وزیر ارشاد را از زبان راننده‌های تاکسی نیز نوش کنیم. این به آن معناست که برای جامعه، رابطه میان «کتاب‌خوانی» و «فضیلت اجتماعی» یک رابطه پذیرفته‌شده و پیش‌فرض گرفته‌شده است.

۳. اگر کتاب‌خوانی منجر به فضیلت اجتماعی می‌شود، پرسش میان رابطه حکمرانی خوب و کتاب‌خوانی به این نحو صورت‌بندی می‌شود: چگونه جامعه کتاب‌خوان منجر به ظهور حاکمیت بافضیلت می‌شود؟ این پرسش بیان می‌کند که «جامعه‌ای با فضیلت اجتماعی کتاب‌خوانی» واجد چنان فضیلتی است که می‌تواند ساختار حاکمیت را به سمت و سوی بهتر هدایت کند و مسئله تنها بر سر این است که رابطه میان «جامعه» و «حاکمیت» (که در مفهوم «حکمرانی» انعکاس می‌یابد) چگونه باید صورت‌بندی شود تا علاوه بر آن که جامعه واجد فضیلت است، این فضیلت در سطح حاکمیتی

کتابخوانی دولتی



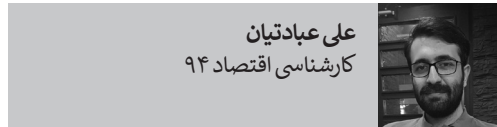
و ادارات هستیم که کتاب‌های آنان حتی در حد چندین دقیقه جهت گذراندن وقت مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

آن‌چه بر همه ما آشکار است، این مهم است که سیاست‌های فعلی دولت در عرصه فرهنگ و علی‌الخصوص در حوزه چاپ نشریات و کتب، بیشتر از آن که موجب تأثیرگذاری بر کتابخوانی شده باشد، موجب هدر رفت منابع عمومی کشور و توزیع رانت در سطح دیوان‌سالاری دولت شده است. چنین وضعی به طور قطع نه به نفع دولت و نه به نفع شهروندان است. سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران به طور قطع نیازمند بازنگری در نگرش و همچنین بازنگری در شیوه اعمال آن است. مهم‌ترین مسئله که در این میان نیازمند توجه دولت‌مردان ایرانی است، لزوم آزادی اقتصادی در عرصه فرهنگ است. آزادی اقتصادی موجب تغییر انگیزه افراد از کسب رانت یا قدرت به کسب سود است. این کسب سود، به طور ویژه منجر به توجه به ذائقه مخاطبین و تولیدات مرغوب‌تر از همیشه در این حوزه می‌گردد.

چنین ریشه‌هایی محکوم به شکست است. حال در این میان، برای خواندن بسیاری از کتاب‌های مطابق با ارزش‌های دولتی، این نهاد به هزینه در این زمین می‌پردازد.

پیش از آن که به بررسی برخی سیاست‌های دولتی پردازیم، نیاز است که به اندیشه غیرعقلایی دیگری که در سیاست‌های دولتی ایران بروز و ظهور پیدا کرده است، می‌پردازیم. آن‌چه در ذهن نگارنده این سطور به محض برخورد با سیاست‌های حوزه چاپ کتاب در ایران خطور می‌کند، این مهم است که سیاست‌مدار ایرانی، نگاهی صرفاً اقتصادی به مسئله کتاب و کتابخوانی دارد. به این معنا که بدون توجه به محتوا و سطح آثار، از تمام یا بخشی از آن‌ها که صرفاً مطابق با برخی موضوعات است، حمایت‌های بسیاری صورت می‌گیرد. شاهد این مثال می‌تواند اهدای سالیانه میلیاردی تومان یارانه به تمام نشریات کشور باشد. مسئله‌ای که در کشور به پدیده‌ای رانتی که تحت عنوان «از اول برگشتی» شناخته می‌شود، بدل شده است. بدین معنا که صاحب امتیاز نشریه، به هیچ عنوان به بازار نشریات، محتوا و مخاطبین فکر نمی‌کند. بلکه نشریه را صرفاً جهت اخذ یارانه از ارشاد منتشر می‌کند. اینگونه سیاست‌گذاری تنها از اندیشه ناموزونی پدید می‌آید که کتاب و به طور کلی کالای فرهنگی را همگن می‌پندارد و سعی دارد که با افزایش قیمت یک کتاب یا کاهش قیمت دیگری سعی بر سیاست‌گذاری در این حوزه می‌پردازد.

مسئله‌ای دیگر که فضای کتاب و نشریات ایران را تحت تأثیر خود قرار داده است، حضور ناشران دولتی بسیار در بازار چاپ کتاب و نشریه است. همانطور که بنگاه‌های مختلف دولتی عدم کارایی خود را در زمینه‌های مختلف تا کنون به وضوح نشان داده‌اند. انتشارات دولتی در ایران نیز، به دلیل عدم توانایی در بررسی بازار و انگیزه‌های غیر اقتصادی مالکان، منجر به تولید کتاب‌هایی با سطح کیفیت نازل و هدررفت منابع دولتی که از مالیات شهروندان نشأت می‌گیرد، شده است. چنین بنگاه‌هایی، منبع رانت بسیاری در حوزه فرهنگ به شمار می‌روند. افراد



علی عبادتیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

مسئله فرهنگ در طول ۴۰ سال گذشته پس از انقلاب و همین‌طور در دوران پیشانقلابی، همواره مورد توجه روشنفکران و متفکران ایران بوده و هست. از دهه ۸۰ شمسی با ورود بسیاری از رسانه‌ها و مطرح‌شدن مسئله کتابخوانی، تا کنون توجه رسانه‌ها و عموم مردم به طور خاص به مسئله کتاب و کتابخوانی در ایران جلب شده است. بسیاری از رسانه‌ها با تمرکز بر میانگین ساعات مطالعه در ایران و مقایسه آن با سایر کشورها علی‌الخصوص فرانسه و هند، به ذم کم‌خوانی ایرانیان و تمجید پرخوانی ممالک شرقی و غربی پرداختند. در این فضا، «کتاب‌خوانی» به طور خاص مورد تمجید قرار گرفت و «چه چیزی را خواندن» مسئله‌ای بود که بیش از همیشه مورد پی‌توجهی همگان قرار گرفت. دولت ایران در این سالیان سیاست‌هایی خاص جهت بهبود فرهنگ کتابخوانی در ایران به کار گرفت که در نظر نگارنده تا حد زیادی به هدررفت منابع کشور منجر گشته است تا اینکه تأثیرگذاری مناسب را داشته باشد. در این نوشتار به بررسی رفتاری سیاست‌گذاری دولت ایران در این حوزه خواهیم پرداخت.

با بررسی سیر رفتاری دولت ایران در عرصه فرهنگ، این مهم که دولت ایران به فرهنگ به عنوان مسئله‌ای ساخته‌شده توسط یک فکر و نه مسئله‌ای تحولی می‌نگرد، مبرهن و آشکار است. از این جهت، دولت همواره در مسیر مهندسی فرهنگی در این عرصه پیش می‌رود. تبیین سند مهندسی فرهنگی، نمونه‌ای بارز از این نگرش در دهه‌های اخیر است. دولت ایران در جهت تغییر فرهنگ غیر قابل قبول در نظر خود برمی‌آید؛ در حالی که این مهم وابستگی‌های بسیاری به تحولات فرهنگی گذشته ایرانی دارد و فرهنگ که نوعی نظم خود به خودی در جامعه محسوب می‌گردد، در نتیجه اخذ هرگونه رویکرد دولتی بدون توجه به

محیط زیست

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

طوفان در راه است؟



امیر ابراهیمی دکتری محیط زیست ۹۷

تا به امروز حتماً اخباری در ارتباط با افزایش غلظت گازهای گلخانه‌ای، لایه اوزون یا آب شدن یخچال‌ها شنیده‌اید. این موارد جزء بهترین مثال‌هایی هستند که بیان می‌کنند اکثریت قریب به اتفاق فعل‌وانفعالات در محیط‌زیست، به یکدیگر وابسته‌اند. این مسئله بدان معناست که رخدادهای زیست‌محیطی را نمی‌توان در مرزهای جغرافیایی محصور کرد و لازم است ذهنیت کل‌نگر در بررسی آن‌ها داشت.

یکی از معضلاتی که چند سالی است بیش از پیش رسانه‌ای و برای مردم ملموس‌تر شده‌است، بحران ریزگردهاست. بحرانی که پیدایش آن، قدمتی بیش از تصور ما دارد. لازم است در ابتدا چند نکته را پیرامون این پدیده بیان کرد تا بتوان به جمع‌بندی مناسب‌تری رسید. طبق تعریف گروهی از دانشمندان، ریزگردها، توده‌ای از ذرات جامد ریز غبار و گاه دود هستند که باعث محدودیت دید افقی می‌شوند. گروهی دیگر از دانشمندان نیز نکاتی را در ارتباط با سرعت و ارتفاع حرکت توده ریزگردها بیان نموده‌اند و امروز تقریباً اکثر متخصصان در تعریف ریزگرد و تمیز آن با سایر پدیده‌ها، متفق‌القول هستند.

نماینده مردم تهران: سیاست‌گذاری‌های کلان در حوزه مقابله با آلودگی هوا نمودی نداشته است

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی با بیان این که «نمایندگان تهران در جلسه‌ای با شهردار پایتخت اقدامات مربوطه در زمینه مقابله با آلودگی هوا را پیگیری می‌کنند»، گفت که سیاست‌گذاری‌های کلان در حوزه مقابله با آلودگی هوا نمودی نداشته‌است.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی با بیان این که «نمایندگان تهران در جلسه‌ای با شهردار پایتخت اقدامات مربوطه در زمینه مقابله با آلودگی هوا را پیگیری می‌کنند»، گفت که سیاست‌گذاری‌های کلان در حوزه مقابله با آلودگی هوا نمودی نداشته‌است.
طیبه سیاوشی در گفت‌وگو با ایسنا، با اشاره به آلودگی هوای پایتخت اظهار کرد: ما در ۶ ماهه اول امسال کمترین آلودگی را نسبت به سال‌های قبل داشتیم و هوا به قدری تمیز بود که می‌گفتیم جای قدردانی از شهرداری و استانداری و دستگاه‌های مرتبط با آلودگی هوا وجود دارد، ولی دو سه روز بعد از بارندگی‌های پاییز پدیده‌ای که معمولاً تهران در ۶ ماهه دوم سال دچار آن می‌شود برگشته و این نشان می‌دهد ما راه حل جدی برای معضل آلودگی هوا پیدا نکرده‌ایم.

منشاء ریزگردها عمدتاً متفاوت است و به همین علت است که دید کل‌نگر در مدیریت آن‌ها الزامی است. از عمده‌ترین اتفاقاتی که می‌تواند در رخ دادن این پدیده کلیدی باشد، می‌توان به تغییر پوشش زمین، وقوع جنگ، خشکسالی شدید، فقر پوشش گیاهی و فرسایش بادی اشاره کرد. اگر به عمده‌ترین ریشه‌های این پدیده در کشورمان اشاره کنیم، می‌توان به چندین مورد اشاره کرد. اکثر ما زمانی که صحبت از ریزگرد می‌گردد، توجه‌مان به غرب کشور معطوف می‌شود. اما امروزه این پدیده دیگر به آن منطقه از کشور محدود نمی‌شود. در سالیان گذشته با کاهش حجم آب و خشک‌شدن بخش‌هایی از دریاچه هامون در استان سیستان و بلوچستان، گزارش‌های متعددی پیرامون شکل‌گیری کانون ریزگردها در آن منطقه شده است. همانطور که می‌دانید، متأسفانه کشور ما در کمربند بیابانی قرار گرفته‌است. در مناطق خشک و نیمه خشک، دریاچه‌ها و تالاب‌ها نقش مهمی در تعدیل شرایط اقلیمی دارند و در صورتی که مورد غفلت قرار گیرند، ضربه‌های مهلکی به محیط‌زیست کشور وارد می‌شود.

در غرب کشور نیز اتفاق مشابهی افتاده‌است و بسیار دیرهنگام مدیران به این نتیجه رسیدند که دریاچه‌ها و تالاب‌ها، نقشی فراتر از تأمین آب مردم محلی دارند. جنگل‌تراشی‌ها نیز می‌تواند تهدید بزرگی برای ما باشد. شاید بتوان شمال کشور را بخاطر موقعیت جغرافیایی متفاوت و دیوار جنوبی آن که

رشته‌کوه البرز است، امروز از خطر ریزگردها مصون دانست اما در سایر مناطق کشور این خطر همچنان پابرجاست. بسیاری از دستگاه‌های اجرایی و مردم با توجه به شناخت نادرستشان از خدمات جنگل، جنگل‌تراشی و تبدیل مناطق جنگلی به اراضی کشاورزی و سایر موارد را اقدامی اقتصادی می‌دانند. همین مسأله سبب می‌شود تا جنگل‌ها را نابود کنند و زمین‌های کشاورزی را ایجاد کنند که تنها برای مدت کوتاهی قابلیت بهره‌برداری دارند و پس از آن رها شوند و مناطق بایر و بی‌کیفیت بدون هیچ کاربری مشخصی باقی بمانند. در جنگل‌های غرب کشور این تهدید بسیار جدی است.

همانطور که پیش‌تر گفته شد، کشور ما در کمربند بیابانی قرار گرفته‌است. کشورهای دیگری نیز در این کمربند قرار دارند که اکثراً شامل کشورهای از خاورمیانه و شمال آفریقا می‌شوند. اکثر این کشورها، کشورهایی در حال توسعه و یا توسعه‌نیافته هستند. این مسئله، بحران مدیریت ریزگردها را تشدید می‌کند. همانطور که گفته شد، اکثر فعل‌وانفعالات زیست‌محیطی بر یکدیگر اثر گذارند و باید با دیدی کل‌نگر به مدیریت آن‌ها پرداخت. دید کل‌نگر، نه تنها حلقه مفقوده در مدیران محیط‌زیست اکثر این کشورهاست؛ بلکه در مدیریت بحران فرامرزی نظیر ریزگردها نیز این مسئله نمود پیدا می‌کند. متأسفانه اکثر مدیران و سیاست‌مداران این کشورها به دنبال گروکشی‌های باخت- باخت هستند و در این کشمکش‌ها،

مصرف سبز

ذکرشده می‌توانیم قبل از خرید لباس، اطلاعات منتشرشده توسط برند مربوطه را بخوانیم سپس اقدام به تهیه آن لباس کنیم یا از خرید محصولاتی با بسته‌بندی‌های رنگی خودداری کنیم. نگرفتن پلاستیک هنگام خرید، عدم استفاده از ظروف و سفره‌های یک بار مصرف و هم چنین نخریدن محصولاتی که بسته‌بندی‌های پلاستیکی دارند نیز از این دست اقدامات هستند.

اگر مایل به ترک مصرف گوشت نیستیم، می‌توانیم از گوشت و محصولات لبنی که به روش صنعتی تولید نشده‌اند، استفاده کنیم. این روش به اقتصاد مردم روستایی که به دامپروری سنتی مشغول هستند نیز کمک می‌کند.

از مهم‌ترین موارد مصرف سبز، خرید کالاهای محلی است. حذف آلودگی حمل‌ونقل از کشور تولیدکننده به کشور مصرف‌کننده کمک زیادی به کم‌کردن آلودگی‌های کربنی می‌کند. به طور مثال به جای خرید کالای چینی که مسافت زیادی را تا کشور ما طی کرده، می‌توانیم از نمونه مشابه داخلی استفاده کنیم. یکی از سؤالاتی که قبل از خرید یک کالا باید از خودمان بپرسیم این است که این کالا چه مسیری را طی کرده تا به دست من برسد؟ آیا خرید کالایی که کیلومترها از مسیر هوایی آلوده‌کننده تا شهر من آمده یک ضرورت است؟

از دیگر سؤالاتی که قبل از خرید یک محصول مطرح می‌شود این است که آیا من داستان این کالا را می‌دانم؟ آیا می‌دانم کی، کجا، و به چه روشی تولید شده است؟ آیا در روند تولید این کالا به رعایت حقوق کارگر و حقوق محیط زیست توجه

مصرف‌کننده‌ها را به سمت جایگزین‌کردن انرژی‌های تجدیدپذیر با انرژی‌های مصرفی تجدیدناپذیر هدایت می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد رفتار های سازگار با محیط زیست را به سبک خرید خود اضافه کنند و به دنبال محصولاتی با اثر کربنی کمتر و پایدارتر باشند.

این سبک از مصرف کالا، ما را به سمت مصرف کمتر و آگاهانه‌تر هدایت می‌کند. رواج این نوع مصرف هم چنین تولیدکنندگان کالا را نیز به اجبار از این امر آگاه می‌کند که روند تولید محصولات‌شان، تأثیر مخرب زیست‌محیطی دارد و آن‌ها باید با علم به این تأثیر در راستای تولیدات پایدارتر و اخلاقی‌تر گام بردارند. اما سؤال اینجاست که ما چگونه می‌توانیم مصرف سبز را جایگزین مصرف‌گرایی آسیب‌رسانمان کنیم؟

در درجه اول کافی است نیاز مصرفی‌مان را شناسایی کرده و بیشتر از آن مقدار مصرف نکنیم. هم چنین می‌توانیم کالاهای مصرفی غیر ضروری‌مان را هم بشناسیم و دیگر اقدام به تهیه آن‌ها نکنیم. در روند تولید محصولات مصرفی‌مان، عوامل مخرب متعددی وجود دارد که ما از آن‌ها کمتر آگاهیم. مصرف بی‌رویه آب برای تولید لباس و یا استفاده بیش از حد از رنگ‌های شیمیایی در بسته‌بندی‌ها نمونه‌هایی از این عوامل مخرب هستند که ما توجهی به آن‌ها نداریم. برای تثبیت‌کردن مصرف سبز در سبک زندگی‌مان، ابتدا لازم است تمام این عوامل مخرب را بشناسیم و سپس از خرید محصولاتی با این ویژگی‌ها خودداری کنیم. برای مثال‌های

گیاهان تراریخته، مشکل یا مشکل‌گشا!

شرایط، باید به صورت مجزا مورد بررسی قرارگیرد. پاسخ به این سوال در نوشتار اول این سلسله مقالات اشاره مختصری شد و در این فرصت بیشتر به آن پرداخته می‌شود. تغییرات در هر بخش از محیط‌زیست توسط انسان عواقب غیر قابل پیش‌بینی و خطرناکی را در خود دارد، در واقع می‌توان گفت که با توجه به پیچیدگی و چندفاکتوره بودن وضعیت محیط زیست، پیش‌بینی تغییرات در آن از جمله تغییر در ژن گیاهان، غیر قابل پیش‌بینی و حساس است. شاید این تغییرات در ریشه‌کن شدن یک حشره خاص و به طبع آن تغییر در اکوسیستم منطقه و بروز یک بیماری خاص در بدن انسان و در نهایت به سرطان منجر شود که هر کدام از این اتفاقات از قدرت پیش‌بینی انسان خارج است. از این رو امروزه، کشورها در مورد کوچکترین تغییرات محیط‌زیستی با دقت و ظرافت بالایی عمل می‌کنند. در ایران نیز این نظارت‌ها کم و بیش وجود دارد. نتیجتاً توجه به گیاهان ارگانیک در جوامع بین‌المللی که عاری از هرگونه تغییرات ژنتیکی و آفت‌کش‌هاست، مورد توجه قرار گرفته است.

ازین رو گرچه گفته می‌شود استفاده از تغییرات ژنتیکی در ساخت تولیدات محدودی اعم از جیره غذایی طیور محوز



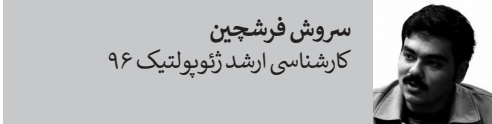
این تمام مردم منطقه هستند که ضرر می‌کنند. متأسفانه ریاست سازمان محیط‌زیست در ایران امتحان خود را به بدترین شکل ممکن پس داده است و نه تنها اقدامی مفید در جهت از صیانت از محیط‌زیست نکرده است، بلکه با تصویب طرح‌هایی نظیر انتقال آب بیش‌تر به آن ضربه وارد کرده است. در سایر کشورها نیز احتمالاً اوضاع بهتر نباشد. اگر اوضاع بهتر بود، وضعیت ریزگردها در غرب کشور به درجه بحرانی نمی‌رسید. متأسفانه کانون حجم بسیاری از توده‌های ریزگرد که در غرب ایران تمرکز یافتند، کشور عراق است ولی این کشور هیچ حس تکلف و وظیفه‌ای ندارد و تا به امروز قدمی محکم که اثرات آن چشمگیر باشد، برنداشته است.

با گذشت زمان و طبق مواردی که بیان شد، غرب کشور تنها مقصد ریزگردها نبود و تبدیل به منشاء شد و اوضاع بحرانی گردید. چیزی که قطعی است، این است که بحران ریزگردها در آینده‌ای نزدیک تبدیل به مناقشه‌ای سیاسی بین کشورهای منطقه خواهد شد. بحران کم آبی را هم نباید از قلم انداخت و در نتیجه می‌توان گفت اوضاع در حال حاضر نیز خطرناک‌تر از چیزی است که تصور می‌شود. مسلماً با درک ضرورت مقابله با ریزگردها و توجه به اثرات نابودکننده آن، می‌توان اقدامات بزرگی انجام داد. شاید با هزینه‌های بسیار کم بتوان با آن مقابله کرد؛ در غیر این صورت، طوفان در راه است.

شده است؟ اگر هنگام خرید یک کالا جواب مشخصی برای سؤالات ذکرشده نداریم، بهتر است از خرید آن کالا اجتناب کنیم. نخریدن کالایی که هویت مشخصی ندارد و همه چیز را در مورد آن نمی‌دانیم، نه تنها مسؤولیت‌پذیری و آگاهی ما نسبت به محیط زیست را نشان می‌دهد که هم چنین به تولیدکننده کالای مذکور این پیام را می‌رساند که باید در روند تولید شفاف‌تر باشد و اطلاعات کامل‌تر و دقیق‌تری را در اختیار مصرف‌کننده قرار دهد.

علاوه بر موضوع مطرح‌شده، تغییرات فردی بسیاری برای کاهش اثرات زیست‌محیطی ما روی کره زمین پیشنهاد شده است که تغییر سبک مصرف فقط یکی از آن‌هاست. این تغییرات فردی کوچک کم‌تره در معرض انتقاد بوده‌اند؛ زیرا عده‌ای بر این باورند که معضل گسترده‌ای مثل تغییرات اقلیم کره زمین، به فعالیت‌های گسترده‌تری نیز نیاز دارد و چاره را نمی‌توان در کنش‌های فردی یافت. جواب اینجاست که کنش‌های فردی ما هر چقدر هم کوچک باشند، مهم و تأثیرگذارند. الزامی‌بودن اقدامات گسترده از سمت دولت‌ها چیزی از مسؤولیت ما در برابر محیط زیست کم نمی‌کند. مسؤلهه نیست که ما بی‌تفاوت نسبت به تغییرات اطراف، هیچ فعالیت فردی و کوچکی را مفید ندانیم و همه تغییرات را از دولت‌ها بخواهیم.

کنش‌های فردی کوچک مثل تغییر سبک مصرف، تأثیر کمی دارند اما با اطلاع‌رسانی و گسترش این فعالیت‌های فردی می‌توان تأثیر آن‌ها را بزرگ‌تر کرد.



سروش فرشچین کارشناسی ارشد ژئوپولتیک ۹۶

آنچنان که در مقاله قبلی اشاره شد، در این نوشتار به بررسی موضوع گیاهان تراریخته خواهیم پرداخت و مصرف این مواد غذایی را مورد بررسی قرار خواهیم داد. پیش از ادامه، با توجه به پیوستگی و اهمیت توجه به مطالب قبلی این سلسله مقالات، پیشنهاد می‌شود با رجوع به نسخه‌های غیرچاپی، مطالب مذکور را مورد مطالعه و بررسی قراردهید. این نوشتار سعی دارد به این نکته بپردازد که آیا مصرف مواد تراریخته خوب یا بد است؟ آیا تولید یک تن برنج طاروم درجه یک تراریخته، در مقابل تولید یک تن از همان کیفیت برنج ارگانیک، که در تولید نوع اول از آب کمتر، هزینه کارگری کمتر، مساحت زمین کشت کمتر، زمان کوتاه‌تر و غیره استفاده شده است، که به طبع آن هزینه ارزان‌تر برای مصرف‌کننده دارد، دارای اولویت است یا برعکس؟

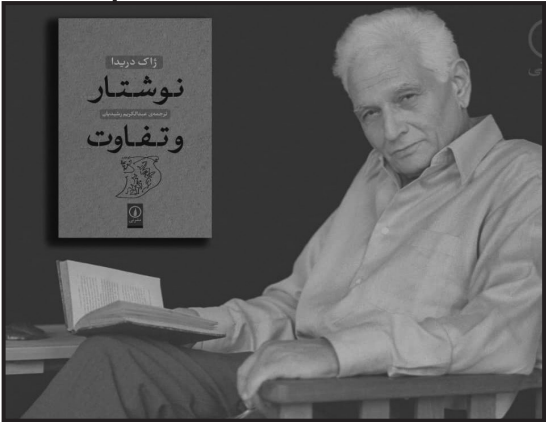
اساساً هنگامی که از گیاهان تراریخته صحبت به میان می‌آید، با دو مسئله روبرو هستیم، در ابتدا چپستی این گیاهان و سپس فواید و یا مضرات استفاده از آن. به طور

اندیشه

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

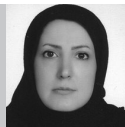
چاپ سوم کتاب «نوشتار و تفاوت» اثر ژاک دریدا و ترجمه عبدالکریم رشیدیان منتشر شد

نوشتار و تفاوت مجموعه‌ای از نخستین مقالات دریدا است که در سال ۱۹۶۷ منتشر شد و در میان آثار او جایگاهی ممتاز دارد. دریدا در هریک از این مقالات، که نوعی سکوی پرتاب شمرده می‌شوند، بعضی درون‌مایه‌های بنیادی و روش‌های کلیدی اندیشمندان بزرگ عصر خویش (روسه، فوکو، ژاپس، هوسرل، هایدگر، لویناس، ارتو، فروید، باتای، لوی استروس و ...) را مورد سنجش قرار می‌دهد. از خلال این سنجش، خطوط و عناصر شکل‌دهنده‌ی فضای اندیشه‌ی دریدایی اندک‌اندک چهره می‌نمایند تا در آثار بعدی او سیمای مشخص‌تری پیدا کنند. تنوع، غنا و اهمیت مسائل مطرح‌شده، شیوه‌ی پرسش‌گری و نقد دریدا در این جستارها تولد اندیشمندی را بشارت می‌داد که برای ماندن آمده بود و تأثیر انکارناپذیرش بر اقلیم فلسفی زمانه‌اش گواه آن بوده است.



سمیه ملکی

دکتری اندیشه سیاسی ۹۸



عصر روشنگری اروپا (از میانه قرن هفده تا اواخر قرن هجدهم میلادی)، دورانی است که در آن خرد انسانی در نقطه اوج اعتماد به نفس و خوش‌بینی خویش به سر می‌برد. سرچشمه این سرخوشی زایدالوصف، رشد پرشتاب علوم بود که هم‌زمان آزاد شدن عقل انسانی از تاریکی سده‌های میانه را نوید می‌داد. این خرد علمی که از زمان دکارت خود را نمایانده و با نیوتن به اوج خود رسیده و نشانگر هماهنگی عقلانی هستی بود، الهام بخش فیلسوفان برای تعمیم این عقلانیت علمی به قلمرو حیات انسانی گردید. خردگرایان، پیرو اندیشه دکارت در کاربرد اصول منطقی استقرایی در جهت ایجاد بنیاتی قطعی برای شناخت هستند. هابز یکی از پیشگامان بزرگ خردگرایی و استفاده از علم یگانه در جهان فلسفه سیاسی بود. جدایی وی از فلسفه سیاسی کلاسیک یونان و روم، در واقع ادامه راهی بود که ماکیاولی در پیش گرفته بود، هرچند که خود هابز معتقد بود نخستین کسی است که سیاست را به شیوه‌ای علمی مورد تحلیل قرار داده‌است. هدف او درمان درد جامعه خویش با استفاده از علم تأسیس دولت سودمند بر مبنای قواعد روشن و قطعی بود.

مفروضات انسان‌شناسانه:

هابز مدتی تحریرگر مطالب فرانسیس بیکن بود، ولی آنچه او

را سخت تحت تأثیر خویش قرار داد، نه شیوه تجربه‌گرایانه بیکن، بلکه آشنایی با پایه‌های محکم و متقن روش استدلالی هندسه اقلیدسی بود. وی برای به کار بستن شیوه استدلالی علی خویش، به فرضیه‌ای مبنایی درباره سرشت کنش انسان‌ها نیاز داشت. این فرضیه پس از گفتگو با گالیله در وی شکل گرفت و شامل برداشتی از نظریه «حرکت» و روش «تجزیه‌ای ترکیبی» بود. ایده گالیله چنین بود که برخلاف تصورات پیشین که «سکون» وضع طبیعی اشیاء دانسته می‌شد، «حرکت» نشانه وضعیت طبیعی است؛ اشیاء حرکت می‌کنند مگر آنکه چیزی آن‌ها را از حرکت باز دارد (قانون اینرسی). بخش «تجزیه‌ای»، روش دست‌یابی به قضایای مبنایی و اساسی مورد نیاز است و بخش «ترکیبی»، ایجاد قضایای پیچیده با استفاده از قضایای ساده را شامل می‌گردد. فرضیه پایه‌ای هابز این بود که همه کنش‌های انسان را می‌توان به حرکت‌های اولیه بدن و ذهن تجزیه کرد. هابز بر اساس مفاهیم مکانیک و حرکت و فیزیکولوژی بدن هاروی، بیان داشت که انسان مشابه دستگاهی مکانیکی و مرکب از اجزایی چون اندام‌های حسی، اعصاب، ماهیچه‌ها، قوه تخیل، حافظه و تعقل است که در واکنش به تأثیر اجسام بیرونی و هم‌چنین انگیزه‌های درونی (پرهیز از مرگ)، حرکت می‌کند. بر همین اساس فصول اولیه کتاب لویاتان بر بررسی مباحثی از قبیل حس، تصورات، رشته تصورات، زبان و عقل انسانی اختصاص دارند. در نهایت کنش ارادی انسان نتیجه تفکر و تأمل و در واقع محاسبه‌ای است که در جهت ارضای خواسته‌های فرد صورت می‌گیرد.

بررسی مبانی روش شناختی اندیشه توماس هابز

هابز در ادامه تأملات خویش، در بحث از قدرت، قدرت طبیعی آدمی را در برتری قوای او بر دیگران تعریف می‌کند. او چنین تعریفی را بر اساس این استدلال بیان می‌کند که قدرت هرکس در مقابل اثرات قدرت دیگری مقاومت می‌کند و بنابراین فزونی و برتری قدرت معنا می‌یابد. هابز بر اساس مشاهده و تجربه، جامعه را جایگاه رقابت بر سر قدرت (برای صیانت از خویش در برابر دیگران) می‌داند. این فرضیه هابز درباره قدرت به همراه دو فرض پایه‌ای دیگرش درباره گریز ذاتی انسان از مرگ (حس صیانت نفس) و مصلحت‌اندیشی و محاسبه‌گری، پایه انسان‌شناسی فردگرایانه هابز را تشکیل می‌دهند. در انسان‌شناسی هابز، فرد واقعی‌تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌شود. لازم به ذکر است که فردگرایی هستی‌شناختی در نظریه قرارداد اجتماعی هابز و سایر قراردادگرایان، مبنای فلسفی لازم برای فردگرایی اخلاقی و سیاسی لیبرالی را به وجود می‌آورد.

استدلال به سود حاکمیت حقوقی دولت:

همان‌گونه که ذکر گردید روش استدلال فلسفی هابز، بر تجزیه جامعه به افراد تشکیل دهنده آن، سپس تجزیه فرد به اجزا و قوای درونی‌اش، و سرانجام ترکیب مجدد این نیروها به شیوه‌ای جدید که توضیح‌دهنده پدیده‌های اجتماعی و سیاسی باشد، بنا شده است. بر مبنای ادامه مفروضات هابز، اگر انسان‌ها در وضع فرضی خاصی بودند و حقوق اولیه‌ای داشتند، قانون خاصی را می‌پذیرفتند و بنابراین به نوع خاصی از توافق اجتماعی دست پیدا می‌کردند. او بر اساس استدلال پیشین خویش درباره

قدرت، نتیجه می‌گیرد که در صورت نبود هیچ‌گونه محدودیتی، همگان همواره در معرض خطر از دست دادن جان و مال خویش قرار می‌گیرند. وی به این نتیجه می‌رسد که انسان‌ها بر اساس امیال و عقل مصلحت‌اندیشانه خویش درمی‌یابند که در چنین وضعی امکان صیانت از نفس وجود نخواهد داشت و بنابراین تشویق می‌شوند که به چاره‌اندیشی بپردازند. هابز مفاهیم «حق طبیعی»، «قانون طبیعی» و «قرارداد اجتماعی» را در پی این استدلال‌ها عرضه می‌کند. «حق طبیعی» همان گریز ذاتی انسان از مرگ است و «قانون طبیعی» مجموعه‌ای از قواعدی هنجاری است که وجودشان برای صیانت از نفس ضروری است و این قواعد به وسیله عقل کشف می‌شوند. انسان‌های خردمند درمی‌یابند که نیازمند عملی هماهنگ برای رهایی از وضع طبیعی هستند و لازم است که در پی گذشتن از حق طبیعی فردی در صیانت از نفس خویششان، این حقوق را به شخص یا گروهی به نمایندگی از همگان واگذار کنند. این رشته از استدلال‌ها منجر به نتیجه‌گیری و تجویز اصلی هابز در ضرورت اطاعت از حاکم مقتدر می‌گردد.

هابز در کتاب سترگ خود لویاتان، در پی افتخار دیگران به پذیرفتن حاکمیت حقوقی کامنولث (commonwealth) ثروت مشترک یا دولت است. او بر این باور بود که تأسیس و حفظ دولت نیازمند قواعد عقلانی خاصی است که آدمی تا آن زمان فرصت یا کنجکاوی لازم را برای شناخت این قواعد را نداشته و یا روش درست کشف آن‌ها را نمی‌شناخته است؛ که این روش، روش علمی و استدلالی است که او به کار برده است.

هابز و معمای حق اعتراض

و خروج از معمای تناقض‌گونِ حقّ اعتراض، دو مسیر را ترسیم کرد.

مسیر اوّل

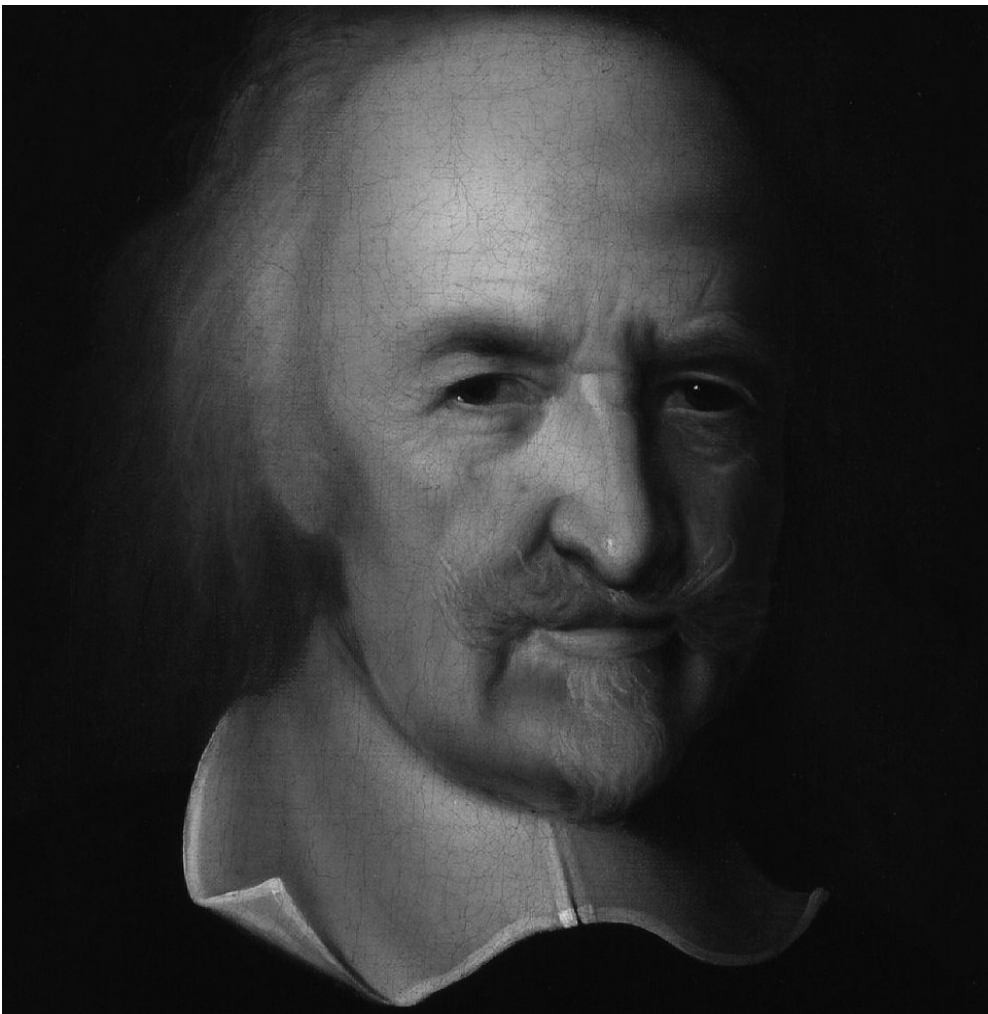
به‌منظور یافتن درکی همدلانه از تنش‌ها و معماهای اندیشه هابز می‌توان- چنان‌که برخی مفسران چنین کرده‌اند- به زمانه‌ای که مؤلف لویاتان در آن می‌زیست و آنچه در آن دوره‌ی زندگی‌اش بر او رفت، رجوع کرد. زادروز هابز مقارن بود با دوره‌ی هجوم ناوگان جنگی اسپانیا به انگلستان و گفته می‌شود که مادر وی پس از شنیدن خبر این حمله دچار درد زایمان شد. هابز خود نیز ضمن ذکر این واقعه به‌مزاح می‌گفت: «من و ترس همزاد بودیم». برخی مفسران تلاش کرده‌اند بخشی از گرایش‌های نظری هابز نظیر تأکید وی بر امنیت و صلح به‌عنوان غایت نظم سیاسی را ناشی از شرایط محیطی بدانند که وی در آن متولّد شده و بالیده بود.

از سویی نیز برخی خلق اثری چون لویاتان را حاصل مجادلات و مباحثات عمده‌ای می‌دانند که در انگلستان زمان هابز در جریان بود. به‌بیان ایشان، هابز با رویکردی محافظه‌کارانه درصدد بود از آنچه قدمتاً در سنت سیاسی انگلستان وجود داشت حراست کند. وی کوشید به مخاطبان آثارش اطمینان بدهد که تبعیت کامل از حاکم برای حراست از امنیت ایشان، مؤثرتر از آن است که کوشش کنند قدرت حاکم را محدود سازند. در نتیجه، این پیشنهاد هابز در بستر منازعات و مجادلات سده هفدهم میلادی، پیشنهادی دولت‌گرایانه بود؛ بدین معنا که اتباع ضمن پناه آوردن به قدرت نامشروط حاکم از فشارها و تهدیدهای بالقوه اجتماعی ازهم‌گسیخته (یعنی انگلستان آن زمان) در امان بمانند.

از این منظر، استدلال‌های هابز به نفع قدرت مطلق حاکم دارای ارزش نظری عام نبوده و حاکی از راه حل وی برای مُشکل عاجلی بود که جامعه آن روز انگلستان از آن رنج می‌برد، و آن مُشکل ازهم‌گسیختگی اجتماعی و نزاع بی‌پایان بر سر محدود کردن قدرت حاکم بود که بر این ازهم‌گسیختگی دامن می‌زد. لذا بدین سبب است که متن هابز علی‌رغم ظاهر مُستحکم و نفوذناپذیر خود، تنش‌هایی اساسی در بطن خود مکتوم دارد. این نگاه با وجود برخی روشن‌بینی‌ها، متون هابز را به شرایط و اقتضائات زمانه‌اش فرومی‌کاهد؛ حال آن‌که چشم‌انداز هابز مشخصاً از مسائل سده هفدهم انگلستان فراتر می‌رود.

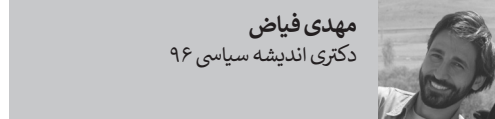
مسیر دوم

معمای حق اعتراض در متن هابز را می‌توان با مراجعه به خود متن بهتر درک کرد. برای فهم پیچیدگی این معما باید یکی از وجوه بنیادین اندیشه‌ی هابز را پیش چشم داشت و آن مسأله «فردیت» است. توجّه هابز به فردیت بسیار چشم‌گیر است تا جایی که پرداخت وی از ایده‌هایی چون آزادی و اطاعت را نیز باید در پرتو آن فهمید. چنان‌که لئو اشتراوس فیلسوف سیاسی معاصر می‌گوید، «چنان‌که لئو اشتراوس می‌داند و درک او از فرد و فردیت ویژگی اساساً مُدرن دارد. فرد هابزی، فرد صاحب‌حق، خواهان پیشرفت انفرادی و کسب منافع مادی



صرفاً وحدت شخص حاکم است و نه وحدت اشخاصی که اختیار خود را به حاکم تفویض کرده‌اند (لویاتان، ص. ۱۸۵). از این منظر، هابز حاکم را به‌منزله حاصل جمع اختیارات هر فرد می‌دید و از این رو تبعیت از وی را «مطلق» می‌انگاشت. این بدان معناست که هر فرد با گردن‌نهادن به فرمان حاکم در حقیقت از خویش تبعیت می‌کند و فاصله‌ای میان این‌دو وجود نخواهد داشت.

اعتراض و سرپیچی از حاکم زمانی معنادار خواهد بود که فردیت افراد و فردیت حاکم رو در روی هم قرار گیرند. فرد باید زمانی از فرمان حاکم سرپیچی کند که فردیت حاکم و فردیت افراد به نقیض یکدیگر تبدیل شوند. دولت (یعنی رابطه تعریف‌شده حاکم و اتباع) در اندیشه‌ی هابز نه یک امر طبیعی و یا از پیش‌موجود، که یک مولود و یا امر ابداع‌شده است. محصولی که حاصل تصمیم و پیمان تک‌تک فردیت‌ها است. بنابراین شهروند هابزی با اطاعت از حاکم در واقع از خویشستن اطاعت می‌کند.



مهدی فیاض

دکتری اندیشه سیاسی ۹۶

۱- «چون حقّ نمایندگی همگان تنها به‌موجب عهد و پیمان متقابل آدمیان به کسی که حاکمیت به وی اعطا می‌گردد واگذار می‌شود و نه به‌موجب پیمانی میان شخص حاکم و مردم؛ بنابراین امکان نقض پیمان از جانب شخص حاکم متصور نیست و درنتیجه هیچ‌یک از اتباع نمی‌توانند به‌بهبانه نقض عهد از قید تابعیت و آزاد شوند». (لویاتان، ص ۱۹۴)

۲- «تکلیف و التزام اتباع نسبت به حاکم تا زمانی ادامه می‌یابد که قدرتی که حاکم برای صیانت از ایشان دارد ادامه یابد و نه بیشتر. زیرا حقّی که آدمیان به حُکم طبیعت برای حراست از خود دارند وقتی هیچکس دیگر نتواند از ایشان صیانت کند، به‌موجب هیچ میثاق و قراردادی قابل سلب نیست». (لویاتان، ص ۲۲۵)

به‌طور سنتی، توماس هابز به‌عنوان نظریه‌پرداز حکومت مطلقه و قدرت نامحدود و نامشروط حاکم معرفی شده است و آرای وی در تقابل با هموطن‌اش جان لاک قرار داده و ارزیابی می‌شود؛ اما به‌راستی فهم اندیشه سیاسی توماس هابز بر مبنای چنین کلیشه‌ای تا چه اندازه قابل اعتماد و موجه است؟ غیر قابل اعتمادبودن کلیشه‌ها در فهم اندیشه هابز را به‌خوبی هنگام مطالعه اثر سترگ او، یعنی لویاتان، می‌توان دریافت. کنار گذاشتن این کلیشه‌ها به‌ویژه در فهم گره‌ها و تنش‌های منظومه فکری هابز هر چه ضروری‌تر می‌نماید. یکی از این گره‌ها- یا به‌بیان بهتر «معماها» ، مسئله‌ای است که متون فوق به‌خوبی آن را به‌نمایش می‌گذارند. آن‌چه که دو بخش انتخاب‌شده از متن لویاتان هابز را که در بالا آمده در نظر خواننده «ناهمساز» جلوه می‌دهد ناشی از بُرنجی مسئله‌ای در اندیشه سیاسی اوست که می‌توان آن را «معمای حق اعتراض» نام نهاد.

پرسش بنیادینی که مسئله حق اعتراض در اندیشه‌ی هابز را بُرنج و معماگون می‌سازد این است که آیا هابز با تکیه بر استدلال‌هایش بر آن است تا تکلیف بی‌قید و شرط اتباع برای اطاعت از حاکم مطلق‌العنان را تئوریزه کند؟ این پرسش تاکنون از جانب مفسران هابز پاسخ‌های پُرشمار یافته؛ اما یک چیز در میان تمام این پاسخ‌ها مشترک است: حتی اگر نپذیریم که استدلال‌های هابز گرفتار «ناسازگاری درونی» است؛ اما به هر حال تنش‌های اساسی در بیان هابز وجود دارد. این تنش‌ها به‌حدّی چشمگیر است که یکی از بزرگ‌ترین هابزشناسان معاصر (یعنی ریچارد تاک) بر این باور است که رخنه‌های بزرگ در متن هابز امکان جولان یافتن تفاسیر متضاد از آرای او را فراهم آورده است. در لویاتان، هابز از یک طرف می‌کوشد به‌نفع قدرت مطلق حاکم استدلال کند و از سویی دیگر به توضیح شرایطی می‌پردازد که اتباع می‌توانند تحت آن شرایط از فرمان حاکم سرپیچی کنند. علی‌رغم تمام این پیچیدگی‌ها، این نوشتار بر آن است که می‌توان برای درک بهتر استدلال‌های هابز

اندیشه

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

کتاب «درآمدی بر نقد قوه حکم کانت» اثر داگلاس برنهام در دست انتشار است

غالباً می‌گویند ایمانوئل کانت بزرگ‌ترین فیلسوف از زمان یونان باستان است. مسلماً [فلسفه‌ی] او طی دو سده سال گذشته سلطه‌ای نام‌وتمام داشته است، بدین‌معنا که تأثیرش همه‌جا دیده می‌شود، هرچند امروزه اندک‌اند فیلسوفانی که به‌معنای اخص کانتی شمرده شوند. به‌علاوه، این تأثیر بر حوزه‌های مختلف فلسفه از جمله معرفت‌شناسی، متافیزیک، فلسفه علم، زیباشناسی، اخلاق، سیاست، دین و تاریخ سایه افکنده است. نقد قوه حکم، که نزدیک اواخر قرن هجدهم و در میانه‌ی دهه‌ی ششم حیات کانت نوشته شده، به‌طریق مهم و مدون به همه‌ی این موضوعات می‌پردازد. با این همه، این کتاب تا همین اواخر نادیده گرفته می‌شد و حتی در این روزگار نیز که تا حدودی در کانون توجه قرار گرفته غالباً به‌شکل گزینشی خواننده و تدریس می‌شود.

این کتاب مقدمه‌ای است بر نقد قوه‌ی حکم، اما برای خوانندگانی نوشته شده که با فلسفه و تاریخ اندیشه‌ها کمابیش آشنایند. هدف همانا شرح کلیت نقد قوه‌ی حکم است، البته شرحی که نه تقلیل‌گرایانه است و نه باب روز و این اثر را، همان‌گونه که هست، در بستر کلیت فلسفه کانت جای می‌دهد.

درآمدی بر | داگلاس برنهام | نقد قوه حکم کانت



ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی

نشری



در دست انتشار

انگاره دین در اندیشه سیاسی هابز



محمد عثمانی

دکتری اندیشه سیاسی ۹۶



توماس هابز، اندیشمند تأثیرگذار عرصه فکر سیاسی و دولت‌اندیشی بود. طرح نظریه لویاتان در عرصه تدوین دولتی نوپا متناسب با تحولات جدید جامعه بریتانیا، تحول شگرفی در این زمینه ایجاد کرد. پیش از هابز اندیشه دولت‌پژوهی تحت تأثیر تفکر یونان باستان بود. هابز با نگرش انتقادی به اندیشه‌های سیاسی پیش از خود بنیاد نوین دولت را بر قرارداد اجتماعی استوار ساخت که از آن ساختار هژمونیک لویاتان بیرون می‌آید. حال سوال این نوشتار این است که در ساختار لویاتان هابز مناسبات دین و دولت چگونه تصور می‌شود؟ هابز چه تلقی و تفسیری از دین دارد که او را از گذشتگان فکری متمایز می‌سازد؟ این نوشتار در مجال کوتاه در صدد پاسخ‌گویی به این سوالات است.

در دوره‌ای که هابز می‌زیست به تفکر ارسطو نگاهی انتقادی می‌شد. دولت هابز برخلاف سنت ارسطویی، نه طبیعی، بلکه مصنوعی بود که با اتکا به رضایت مردم تأسیس می‌گردد؛ این دولت که بر فرضیه «وضع طبیعی» تکیه داشت به شدت ضد ارسطویی بود. هابز برخلاف ارسطو که عاری کردن مردم از تعاملات اجتماعی‌شان را به معنای تهی‌ساختن آنان از بخش عمل انسانیت می‌دانست، مردم را در وضع طبیعی به صورتی تصور می‌کرد که گویی هم اینک از زمین سر بر آورده و ناگهان مانند قارچ رشد کرده‌اند بی آن که هیچ نوع تعهدی در مورد هم داشته باشند. علاوه بر این، هابز برخلاف ارسطو که انسان‌ها را به لحاظ ماهیت به چند گروه

تقسیم می‌کرد، آن‌ها را از نظر توانایی‌های جسمی و ذهنی کاملاً برابر می‌دانست. البته او منکر تفاوت‌های واقعی در استعدادها و مهارت‌ها نمی‌شد؛ هدف او وصول به استنتاجی سیاسی بود؛ یعنی برای رهایی از وضع پر مخاطره طبیعی باید حاکی از پیش خود بسازیم و چنان به او اقتدار بخشیم که حافظ وحدت و صلح در جامعه انسانی شود. گرچه اقتدار مطلق که هابز به این دولت بخشید، مورد پسند گروهی از سیاسیون عصرش واقع نگردید؛ اما دولتی بر ویرانه‌های وضع طبیعی ساخت که دولت‌های مدرن کنونی وام‌دار آن هستند. ابتدای دولت و حتی خلق اجتماع سیاسی بر اساس رضایت و توافق همگانی، تحلیل ماهیت قدرت سیاسی و تبیین صلح و یک‌پارچگی به عنوان غایات دولت، از جمله مسائلی بود که تا قبل از هابز به این صورت بررسی نشده بودند؛ عمق و گستره تحلیل‌های هابز از این گونه امور، به حدی تعجب و تحسین همگان را برانگیخت که گفت‌وگوهای او درباره مطلقه‌بودن قدرت سیاسی را تحت الشعاع قرار می‌داد. اما آن چه بحث برانگیز شد و در نهایت به ارتداد هابز انجامید، ادعاهای بدعت‌آمیز درباره مذهب به ویژه مذهب مدنی بود. گرچه هابز در این جا نیز به سنتی دیگر پشت کرده بود، این روی گردانی برخلاف شمامت او بر ارسطو، نه مورد تردید قرار گرفته و نه کسی توان بر هم‌زدن آن را داشت، اما او برخلاف ادعاهای کلیسا، هم سلطنت آن را، سلطنت ظلمت نامید و هم کشیشان را به منزله مفسران آیات انجیل، برکنار کرد و یک‌سره همه چیز را به دولت مدنی واگذار کرد.

در بررسی آرای هابز در این باره، ابتدا باید میان نظراتش درباره دین به طور کلی و نظراتش درباره مسیحیت به طور اخص تفاوت قائل شویم. گرچه نظرات وی درباره دین در طول عمرش تغییر چندانی نکرد، دیدگاهش درباره مسیحیت به ویژه در لویاتان علناً تغییر کرد و تمام آن چه که قبلاً برای کلیسا پذیرفته بود، یک‌باره به دولت مدنی منتقل ساخت.

الف) دین، امری طبیعی

عقیده هابز درباره دین به مفهوم کلی (یا همان دین طبیعی) اتکا بر روش شناختی گالیله دارد. گالیله معتقد بود که علت همه امور از جمله احساسات انسان را باید در «تفاوت در حرکت» جست‌وجو کرد. این فرضیه که توسط هابز در مباحث مربوط به موضوع علم مکانیک در رساله منتشر نشده‌ای از او «در باب اصول اولیه» منعکس شده است، همان اندیشه حرکت است. هابز در طرح کلان فلسفی خود کوشید تا طبیعت انسان و جامعه را بر حسب حرکت تبیین کند. هابز به تبع گالیله وضع طبیعی اشیاء را حرکت می‌دانست مگر این که چیزی آن را از حرکت باز دارد. او هم چنان که تأکید می‌کرد «طبیعت به واسطه حرکت کار می‌کند» کوشید تا حرکت انسان‌ها را به اعمال دستگاهی مکانیکی و مادی تقلیل دهد که مرکب از اندام‌های حسی، عصب‌ها، ماهیچه‌ها، قوه تخیل، حافظه و تعقل بود و در واکنش به تأثیر اجسام بیرون از خود حرکت می‌کند. انسانی

که تا دیروز موجودی دارای جسم و روح بود و بخشی از وجودش را عنصری غیر مادی، یعنی روح تشکیل می‌داد هم اینک نزد هابز به موجودی کاملاً مادی تقلیل یافت و روان منعکس‌کننده تأثیر اجسام مادی بیرون قلمداد گردید. گرچه این دستگاه بدین علت که همواره اشیای بیرونی بر او تأثیر می‌گذارند خودجنیان نیست اما به مفهومی غیر دقیق خودجنیان است؛ زیرا در درون خود میل برای حفظ حرکت خویش دارد، این همان فرض اساسی هابز در تحلیل ماهیت انسان منفرد در وضع طبیعی است که انگیزه‌های درونی او، وی را به حرکت وامی‌دارد. این انگیزه نزد هابز همان طمع یا ترس از مرگ است که کلیت فعالیت بدن انسان را تعیین می‌بخشد، زیرا کل فعالیت او عبارت است از: تلاش در جهت آن چه به حرکت دائمی‌اش یاری می‌رساند و پرهیز از آن چه مانع حرکت‌اش می‌شود.

گذشته از انسان، هابز در متافیزیک‌اش، فرض را بر وجود توالی روابط علی قرار می‌دهد؛ به این معنا که هر تغییری در جهان، محصول جسم متحرک پیشین است این توالی باید از ابدیت آغاز شده باشد. از نظر هابز این علت اولیه را می‌توان به لحاظ فلسفی خدا نامید. این علت نخستین یا محرک اولیه در نقطه ابدیت، چون انسان و عالم هستی را به وجود آورده، باید به نحو وصف‌ناپذیری، قوی‌تر از هر چیزی باشد که بتوان تصور کرد. قدرت تصور ناپذیری که به لحاظ روان‌شناسی، ضرورتاً حس اطاعت را در میان آدمیان بر می‌انگیزاند، همان دین طبیعی است که علت اولیه را به عنوان خداوند می‌پذیرد و هابز به آن اعتقاد دارد.

هابز امکان وجود واقعی علت اولیه در ابدیت را می‌پذیرد، اما نمی‌توانست بگوید آن علت اولیه چه بوده است. به تعبیر خود هابز «سرشت خدا فهم‌ناپذیر است؛ یعنی نمی‌دانیم که او چیست بلکه تنها می‌دانیم که هست» آیا این علت اولیه، همان خدای قادر ادیان ابراهیمی یا چیز دیگری مثل انفجار بزرگ است؟ هابز به این سؤال پاسخ نمی‌دهد؛ او تنها به وجود خدایی معتقد است که اولاً، فاقد هرگونه صفات و خصوصیات مثل رحمت، علم و مطلق است؛ ثانیاً، نه فرستاده‌ای دارد و نه در آینده کسی را به پیامبری بر می‌گزیند و تنها می‌توان گفت وجود دارد و عقل نیز توان درک چیزی بیش از این را ندارد.

البته این برداشت از دین طبیعی، در دوره‌ای که هابز می‌زیست به هیچ وجه ارتدادآمیز نبود. بسیاری از متألهین مسیحی آن دوره می‌پذیرفتند که استدلال فلسفی نمی‌تواند چیزی درباره خدا به آدمیان بگوید؛ این اندیشه که عقل می‌تواند خداشناسی کاملی به انسان دهد اندیشه‌های ارسطویی بود که هم هابز به آن اعتقادی نداشت و هم عصر او به آن نظری انتقادی داشت. به همین دلیل بود که اعتقاد به خدای مسیحیت با تمام صفات و خصوصیات سنتی‌اش را مبتنی بر ایمان می‌دانستند نه عقل. بدین ترتیب، هابز با تکیه بر روش‌شناسی گالیله و دقت

ب) مذهب امری مدنی
روشن شد که هابز نسبت به دین طبیعی، نظری خداپرستانه دارد. نظری که غیر مذهبی و خالی از اعتقاد به پیامبران بود؛ اما این که چگونه می‌توانست این نوع خداپرستی را با مذهب مدنی ترکیب کند، این بود که دین طبیعی را معطوف به عقل سلیم می‌کرد؛ اما برخلاف تفکر ارسطویی، عقل را قادر به شناخت ابعاد و گنه خداوند نمی‌دانست. در حالی که اعتقاد به خداوند مسیحی را معطوف به ایمان می‌دانست؛ یعنی هم‌چنان که می‌توانیم به هر حادثه تاریخی دیگری که خود شاهد وقوع آن‌ها نبوده‌ایم ایمان داشته باشیم، در این جا نیز بر اساس شواهد معتبر تاریخی به خدای مسیح ایمان می‌آوریم.

با این همه، هابز در ایمان به مسیحیت دچار مشکلات یا پرسش‌های متعددی شده بود که باید از رهگذر پاسخ به آن‌ها، راهی برای رسیدن به مذهب مدنی بیابد. در واقع پاسخ‌های او و ترکیب آن‌ها، تمهیداتی برای حل مناقشات مذهبی و تعهدی به وفاداری به «دولت مطلقه» محسوب می‌شد که می‌بایست منشأ همه امور تلقی گردد. نخستین مشکل، آن بود که چگونه متافیزیک خود با برخی از آموزه‌های غیر مادی یا پاره‌ای از جزئیات سنتی مذهب مسیحیت به سازگاری می‌رسد؟ مثلاً چگونه می‌توان انکار امکان وجود موضوعات غیر مادی مثل ارواح و حیات جاویدان را با آیات متعدد عهدین در این باره سازش داد؟

عالم، یعنی کل کیهان، یعنی کل وجود همه موجودات مادی، یعنی جسمانی و دارای حجم، یعنی ابعاد طول، عرض و عمق است و نیز هر جزء از یک جسم نیز جسم است و دارای ابعاد مشابهی است و در نتیجه هر بخشی از عالم، جسم است و آن چه جسم نیست جزئی از عالم نیست و چون عالم، کل است، آن چه جزئی از آن نیست هیچ است و در نتیجه در هیچ جا نیست.

براساس این متافیزیک، ارواح یا روح چون فاقد حجم‌اند هیچ‌اند و وجود ندارند، اما هابز استدلال می‌کند که «از این مطلب چنین بر نمی‌آید که ارواح هیچ‌اند»؛ زیرا آن‌ها دارای ابعادند و بنابراین واقعاً جسم‌اند. البته او در توجیه ماده‌انگارانه این امور به تأویلات متعددی دست می‌زنند. از یک‌سو روح در آیات کتاب مقدس را به معنای مادی ترجمه می‌کند؛ گاهی آن را به معنای باد یا نفس، زمانی به معنای برخورداری از فهم خارق‌العاده، احساسات خارق‌العاده یا بهره‌مندی از عطیه پیش‌گویی از طریق خواب و رؤیا یا به معنای زندگی با تبعیت از اقتدار یا اجسام هواگون قلم‌داد می‌کند و گاهی نیز منظور از روح در آیه: و خداوند در ابر نازل شده و از روحی که در او می‌بود گرفته و به هفتاد نفر مشایخ نهاد» را «فکر» می‌داند؛ یعنی خداوند فکری در مشایخ القا کرد که منطبق با فکر مؤسس و تابع آن بود تا آن که بتوانند نبوت کنند و از سوی دیگر تأکید می‌ورزد که کتاب مقدس در هیچ جایی نمی‌گوید که ارواح غیر مادی هستند.

داستان اسباب‌بازی

اسما باغیشی

کارشناسی فیلم‌نامه‌نویسی ۹۸



داستان اسباب‌بازی ۴، چهارمین و آخرین فیلم-انیمیشن از مجموعه پرطرفدار و محبوب داستان اسباب‌بازی به کارگردانی جاش کولی، نویسنده اندرو استنتون و استفانی فولسون و صداپیشگی تام هنکس، تیم آلن، آنی پاتس، کیانو ریورز و غیره است که با بودجه ۲۰۰ میلیون دلاری توسط کمپانی پیکسار تولید شده و در ژوئن ۲۰۱۹ توسط والت دیزنی به اکران درآمده است.

اولین فیلم از این مجموعه در سال ۱۹۹۵ توسط پیکسار به عنوان اولین انیمیشن بلند و کامپیوتری تولید شد و طی سال‌های بعد با پیشرفت دنیای گرافیک، شاهد تکامل این مجموعه از لحاظ ساختار و محتوا بودیم؛ آخرین قسمت این مجموعه نیز که پس از ۲۴ سال انتشار یافته، از این امر مستثنی نیست.

داستان اسباب‌بازی ۴ در هیئت رده‌بندی سنی بریتانیا (BBFC) رتبه U را دارد و این یعنی برای افراد بالای ۴ سال مناسب است؛ باید در نظر داشت که پیکسار از این موضوع که مخاطبان اولیه‌اش، امروز ۲۴ سال بزرگ‌تر شده‌اند و دغدغه‌های متفاوت‌تری نسبت به گذشته دارند، غافل نبوده و نمی‌توان مخاطب این انیمیشن را تنها کودکان دانست.

در خلاصه داستان این انیمیشن آمده است: «وقتی یک اسباب‌بازی جدید به نام «فورکی» به «وودی» و باقی دوستانش می‌پیوندد، یک سفر جاده‌ای در کنار دوستان قدیمی و جدید نشان می‌دهد که دنیا برای یک اسباب‌بازی چقدر می‌تواند بزرگ باشد...».

در داستان اسباب‌بازی ۴ شاهد موقعیت‌های کمدی، آموزنده و البته احساسی هستیم. داستان فیلم با فلاش‌بک به ماجرای جدا شدن «بویپ» از اسباب‌بازی‌ها از جمله «وودی» شروع می‌شود؛ سپس به زمان حال، که ادامه داستان اسباب‌بازی ۳ است، برمی‌گردد و ما را با اتفاقات زندگی «بانی»، صاحب جدید عروسک‌ها، روبه‌رو می‌کند. در این قسمت دیگر خبری از جنگ بین ضد قهرمان‌ها و عروسک‌ها نیست و بیننده در مقابل رنج‌های انسانی از درچه‌ای به دنیای عروسک‌ها قرار دارد؛ عروسک‌هایی که به مثابه انسان هستند، حالا قرار است دردهایی را تجربه کنند که یک انسان در سراسر عمرش با آنها دست‌وپنجه نرم می‌کند.

از مهم‌ترین مسائلی که در این انیمیشن به آن اشاره می‌شود، می‌توان به بحران تشخیص هویت و ترس از تنهایی نام برد که به ترتیب توسط فورکی و وودی به نمایش گذاشته می‌شود. فورکی یک اسباب‌بازی است که از زیاده ساخته شده و در زندگی، نمی‌تواند جایی جز سطل زباله را برای خود پیدا کند؛ وودی که محبوبیت زیادی داشته، حالا نگران آن است که با از دست دادن آن به گوشه‌ای رانده شود و تنها بماند. داستان اسباب‌بازی ۴ همانطور که به بزرگ شدن و بلوغ فکری «اندی»، صاحب قبلی اسباب‌بازی‌ها، اشاره دارد به بزرگ‌شدن اسباب‌بازی‌ها نیز اشاره می‌کند. اسباب‌بازی‌ها دیگر سعادت را تنها در بازی با بچه‌ها نمی‌بینند و در جستجوی هویت خویش برمی‌آیند تا از زندگی بی‌معنای گذشته خود فاصله بگیرند و هدفی را دنبال کنند.

با اضافه شدن کاراکترهای جدید، برخی از کاراکترهای قدیمی به حاشیه رفته‌اند که به واسطه شخصیت‌پردازی خوبی که انجام شده، آسیبی به داستان وارد نشده‌است. «بویپ» یکی از این شخصیت‌ها است، در گذشته در حاشیه بوده اما این بار شخصیتی اصلی و مهم به شمار می‌رود؛ بویپ تغییراتی کرده که طی چند سال اخیر، این تغییرات در دختران دیزنی نیز به وضوح قابل مشاهده است، آن‌ها دیگر زندگی‌شان برنامه‌ریزی می‌کنند.

بار طنزی که با هوشمندی به کار اضافه شده است باعث می‌شود تماشاگر در احساسات غرق نشود و بیشتر بیاندیشد. بیشترین مسئولیت کمدی بر عهده دو عروسک به نام‌های «دای» و «بانی» است که با شخصیت‌پردازی دقیق از پس مسئولیت‌شان برآمده‌اند. همچنین جستجو براری پیدا کردن ندای درون توسط شخصیت دیگر داستان، بازلایتیر، به جذابیت کمدی کار افزوده است.

با انتشار قسمت پایانی داستان اسباب‌بازی، سازندگان از ساخته‌شدن مینی سریالی ۱۰ قسمتی بر مبنای شخصیت «فورکی» توسط شبکه دیزنی پلاس خبر دادند.

پیمان معادی جایزه دستاورد جشنواره استکهلم را گرفت

پیمان معادی بازیگر ایرانی با حضور در جشنواره بین‌المللی فیلم استکهلم سوئد، جایزه دستاورد سینمایی سی‌امین دوره این رویداد را دریافت کرد.

به گزارش ایسنا، پیمان معادی که همراه با سعید روستایی برای نمایش فیلم «متری شیش و نیم» به جشنواره فیلم استکهلم سوئد سفر کرده است، جایزه اسب برنزی دستاورد این رویداد سینمایی را طی مراسمی دریافت کرد. طبق اعلام جشنواره فیلم استکهلم، معادی که با بازی در فیلم‌های «درباره‌الی» و فیلم برنده اسکار «جدایی» به یک چهره شناخته شده بین‌المللی تبدیل شده است، جایزه اسب برنزی دستاورد جشنواره استکهلم سوئد را به پاس نقش آفرینی‌های قدرتمند، عبور از تعصبات و مرزهای جداکننده دریافت کرده است.



فیلم فارسی یا «فیلمفارسی»؟

امیرحسین رضائی‌فر

کارشناسی مکانیک بیوسیستم ۹۴



پسر جوان روستایی که به تازگی برای کار به شهر آمده، در کوچه‌ای تاریک، دختر زیبایی را که در چنگال دزدان ناموس گرفتار شده است، نجات می‌دهد. پسر جوان که حال دل‌باخته دختر شهری شده است بساط عاشقی‌اش را برای او پهن می‌کند. پدر دختر که راضی به وصلت دخترش با پسرک نیست، از در ناسازگاری وارد می‌شود و ساز مخالف می‌زند. در نهایت بر حسب یک سلسله اتفاقات، پدر دختر رضایت می‌دهد و پسر و دختری خوشحال و خندان، آشیانه‌های خوشبختی را می‌سازند. قصه‌ای که ذکر شد نمونه تپییکی بود از روایت سینمایی فیلم‌های موسوم به فیلمفارسی.

اصطلاح فیلمفارسی را اولین بار دکتر هوشنگ کاووسی که یکی از اولین منتقدان سینمای ایران بود به فرهنگ واژگان سینمایی کشور افزود. اصطلاحی که بر سینمای عامه‌پسند پیش از انقلاب که مؤلفه‌هایی نظیر ستاره‌سازی، رقص و آواز کاباره‌ای بدون ارتباط به پیرنگ، نبود روابط علت و معلولی، عشق‌های غیرواقعی، حادثه پردازی و غیره دارد، دلالت می‌کند. حسین معززی‌نیا، گردآورنده کتاب «فیلمفارسی چیست؟» جمله‌ای را از کاووسی نقل می‌کند که ذکر آن ما را به درک بهتری از این اصطلاح می‌رساند: «اصولاً مرکب‌نویسی همیشه معنای ثالثی را به وجود می‌آورد. مثلاً وقتی می‌گوییم «گل‌اب» این کلمه هم «گل» است و هم «آب» ولی در عین حال نه گل است و نه آب. فیلمفارسی هم چنین ترکیبی است: فیلمفارسی هم فیلم بود و هم فارسی. اما در عین حال نه فیلم بود و نه فارسی.» کاووسی دکتری سینمای خود را از فرانسه گرفته بود و آشنایی تمام و کمالی با سینمای روز جهان داشت. چنین شخصی در برخورد با سینمای کم‌مایه و حتی بی‌مایه ایرانی، طبعاً موضع‌گیری می‌کند و با آن به مخالفت می‌پردازد. هوشنگ کاووسی معتقد بود چیزی به نام سینمای ملی وجود ندارد و سینمای ایران را مصداق بارز «خشت اول گر نهد معمار کج/ تا ثریا می‌رود دیوار کج» می‌دانست و در این مورد می‌گفت: «این سینما را من هیچ‌گاه سینمای ایران نمی‌خوانم و ترجیح می‌دهم که آن را همان سینمای فارسی بنامم. چون این سینما از ایران بودن، تنها این را دارد که فیلم‌هایش زیر آسمان ایران تهیه شده‌اند.»

ابداً اصطلاح فیلمفارسی توسط کاووسی در دوران فیلمفارسی‌ها نه تنها متمرکض و واقع نشد و بر کاهش روند فیلمفارسی‌سازی تأثیر نداشت، بلکه حتی او را تا مرز بدنامی هم رساند. او مردم را از دیدن فیلم‌هایی نهدی می‌کرد که آن‌ها برایش سر و دست می‌شکستند. با این حال گذر زمان ما را به نقطه‌ای که کاووسی از آن برای نقد جریان غالب سینمایی شروع کرده بود، رسانده و حقایق را برابریان آشکار کرده است.

ریشه‌های فیلمفارسی را باید در بستر تاریخی اجتماعی پیش از انقلاب که این چنین مردم را به سوی این نوع فیلم متمایل ساخته بود، جستجو کرد. جامعه‌ای خفقان زده و طبقاتی که توان بازتاب واقعیت‌های اجتماع را در سینما نداشت به دامان رویا پناه برده بود و آمال و آرزوهایش را در رویاهای شیرین سینما می‌یافت. رویاهای شیرینی که در آن قهرمان، یک شبه ثروتمند می‌شد؛ مشتی نثار پولدار ناموس دزد می‌کرد؛ دخترک بینواری از جنگ پلدر زورگوش نجات می‌داد؛ سرنیاهی برای زنی شوهر مرده می‌شد و از این دست موارد. بازتاب چنین مضامینی در فیلمفارسی، آن هم با نازل‌ترین کیفیت سینمایی، قاعدتاً برای مردمی که اغلب از طبقات پایین دست جامعه بودند جذابیت ویژه‌ای داشته است. تقریباً می‌توان گفت فیلمفارسی همیشه جریان غالب سینمای ایران بوده، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن؛ فقط شکل و ظاهر آن استحال یافته است. کافی است نگاهی به پوستر فیلم‌های در حال اکران بیندازید تا متوجه این سخن شوید.

فیلمفارسی را باید کپی دسته سومی از فیلم‌های عامه‌پسند هالیوودی، هندی و ترکی دانست که ایرانیزه شده است. فیلم‌هایی که نه دغدغه فرهنگ دارند و نه دغدغه هنر، بلکه فقط و فقط در پی فروش گیشه‌اند. اما مسئله برجنگ آنجاست که این کپی‌های نازل، حتی به درستی از عهده ایرانیزه‌کردن هم برنیامدند. اگر در فیلم هندی رقص و آوازی وجود دارد، برآمده از بطن فرهنگ هندی است، اما رقص و آواز کاباره‌ای چه تناسبی با فرهنگ اسلامی آن دوران داشت که اینچنین به کرات در فیلمفارسی به نمایش درمی‌آمد و آن را به یکی از مؤلفه‌های ثابت آن بدل کرد.

فیلم سینمایی اگر هیچ عنصر تأمل‌برانگیز یا شاخصه‌ای هنری برای نگه‌داشتن مخاطب‌اش نداشته باشد، حداقل انتظاری که از آن می‌رود این است که جذاب و سرگرم‌کننده باشد

تا مخاطب را روی صندلی نگاه دارد. فیلمفارسی نیز چنین فیلمی است؛ فیلمی صرفاً جذاب. از آنجا که فیلمفارسی‌ساز به دنبال سریع‌ترین و راحت‌ترین راه برای جذب مخاطب‌اش است، طبیعتاً دست به دامن جذابیت‌های ممنوعه می‌شود تا مخاطب خود را حفظ کند. جذابیت‌هایی از قبیل نمایش برهنگی، نمایش خشونت، اغراق در روابط عاطفی انسان‌ها، اغراق در عشق و دلدادگی، اغراق در فقر و گرفتاری و مذلت، اغراق در شادی و پاکبویی، اغراق در قتل و خونریزی و غیره. شخصیت‌پردازی در فیلمفارسی جالب توجه است. اساساً در فیلمفارسی شخصیت‌پردازی وجود ندارد و شخصیت‌ها همه تیپ‌اند. فیلم «لات جوانمرد» (۱۳۳۷) دو تیپ ویژه فیلمفارسی را معرفی کرد که تا سال‌ها جز جدایی‌ناپذیر بسیاری از فیلمفارسی‌ها شد. تیپ جاهل-لمپن باکت و شلوار مشکی، پیراهن سفید و کلاه مخملی که کاری جز پرسه‌زدن در کوچه‌ها برای کمک به دیگران یا دختران گرفتار دزد ناموس نداشت. تیپ ژنگولو با سبیلی نازک، اتوکشیده، با اتومبیل و لباس شیک و بوی خوش عطر فرانسوی که دائماً برتری خود را بر پایین‌شهری ابراز می‌کرد. با این حال شخصیت‌ها در فیلمفارسی فراتر از تیپ نمی‌روند و چیزی به نام شخصیت خاکستری در فیلمفارسی نمی‌توان یافت. شخصیت‌ها یا کاملاً خوبند و یا کاملاً بد. اگر هم نیاز به تغییر قطب مثبت و منفی باشد، این تغییر بر اثر یک جوشش لحظه‌ای و آنی، و نه بر اساس روابط علت و معلولی صورت می‌گیرد.

روایت داستان در فیلمفارسی نیز خود مسئله جداگانه‌ای است. از آنجایی که فیلمنامه این فیلم‌ها ساختار قرص و محکمی ندارند و با سرعت نوشته و ساخته می‌شوند، زیاد در قید و بند روابط علت و معلولی نیستند و بیشتر مبتنی بر چرخش‌های ناگهانی، تصادف‌های باورنکردنی و تغییر فازهای احساسی مضحک‌اند؛ تا بتوانند خلاءهای فیلمنامه را پوشش دهند. در فیلمفارسی قهرمان بدون هیچ مقدمه‌ای ناگهان عاشق می‌شود، نجات می‌یابد، مهربان می‌شود، بیمار می‌شود، شفا پیدا می‌کند و حتی مرگ به سراغش می‌آید.

پایان خوش یکی دیگر از مهم‌ترین مؤلفه‌های فیلمفارسی است که هم مظهر جذابیت برای عامه مردم است و هم فروش بالای فیلم را تضمین می‌کند. پایان‌بندی فیلمفارسی عمدتاً همراه با پند و اندرزهای اخلاقی است. در چنین سینمای بی‌ارزشی که نه زبان سینمایی می‌فهمد و نه حرفی برای گفتن دارد، اگر حرف و سخنی اخلاقی هم در پایان به میان آورد، قطعاً تأثیری بر مخاطب‌اش نمی‌گذارد. مخاطب فیلمفارسی پس از اتمام فیلم، در بهترین حالت به این نتیجه می‌رسد که خوب، خوب است و بد، بد.

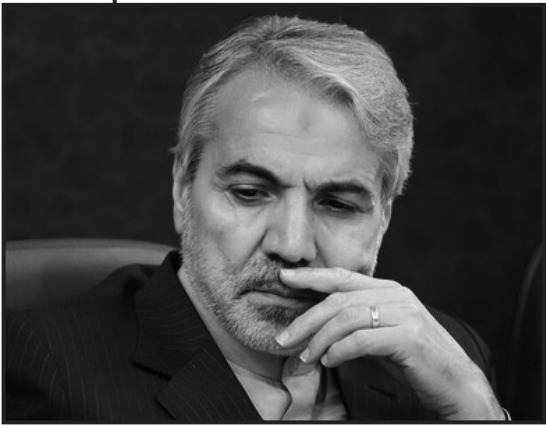
فیلمفارسی، سینمای کاملاً مردانه است و کوچک‌ترین اهمیتی به مخاطب زن نمی‌دهد. این مسئله را باید در مردسالاری حاکم بر آن دوران جست. از جامعه‌ای که در آن مردبودن برتری و



زن‌بودن مایه ننگ بود، انتظار توجه به حرمت و جایگاه زن انتظار زیادی است. این فیلم‌ها برای مخاطب مرد ساخته می‌شد و در پی ارضای انگیزه‌های مردانه بود. انگیزه‌هایی از قبیل چشم‌چرانی، بت‌واره پرستی، انتقام و غیره. فیلمفارسی از ابتدا مبتدل بود، اما مستهجن نه. از یک طرف سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی پهلوی برای مدرن‌کردن ایران و از طرف دیگر راهکار فیلمفارسی‌سازان برای جلب مخاطب با هر حربه‌ای، شرایطی را محیا کرد که فیلمفارسی در طی دو دهه از ابتدال به دامن صحنه‌های مستهجن و تخت‌خوابی بیفتند. با این وجود، کمتر از ده سال پیش از انقلاب اسلامی، کارگردانان مطرح و صاحب سبکی همچون داریوش مهرجویی، ابراهیم گستان، مسعود کیمیایی، ناصر تقوایی با ساخت فیلم‌هایی که بعدها به موج نئی سینمای ایران معروف گردیدند، به مخالفت با فیلمفارسی پرداختند. فیلم‌های نظیر «گاو»، «آرامش در حضور دیگران»، «خشت و آیینه»، «قیصر». این فیلم‌های هرچند اندک و انگشت‌شمار، که بسیاری از آن‌ها توسط دولت پهلوی سانسور و یا حتی توقیف شد، نتوانست ریشه‌های عمیق فیلمفارسی را که در بن‌مایه سینمای ایران جا خوش کرده بود، برگند.

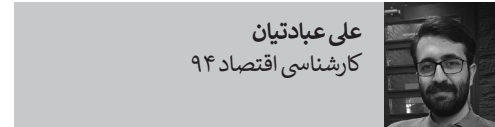
فیلمفارسی را از در که بیرون کنیم، از پنجره داخل می‌آید. حال سؤالی که می‌توان پرسید این است که «آیا فیلمفارسی هنوز نفس می‌کشد؟». با نگاهی به آمار فروش فیلم‌های در حال اکران می‌توان به نتایج جالبی رسید. کمدی‌های بی سر و ته و مضحکی که هدفی جز گیشه ندارند و از فیلمفارسی‌های سخیف پیش از انقلاب کم نمی‌آورند، معمولاً در صدر جدول فروش قرار دارند. فروش نجومی چنین کمدی‌های مبتدلی که حتی نام کمدی نمی‌توان بر آن نهاد، توجه ما را به این نکته مهم جلب می‌کند که در طول سالیان دراز، این سینما به حدی مخاطب‌پس را راحت‌طلب بار آورده که دیگر حوصله درگیر شدن با تجربه‌های احساسی هنرمند را ندارد و ترجیح می‌دهد به تماشای فیلمی بنشیند که صرفاً او را سرگرم می‌کند و نیازی به فکر کردن ندارد. هر چند که زمینه‌های اجتماعی در تمایل مخاطبان به تماشای فیلم‌های بی‌مایه کم نیست، اما نمی‌توان از سایه سنگین فیلمفارسی بر سینمای ایران چشم پوشی کرد. در این جا ذکر جمله‌ای از بهمن فرمان‌آرا کارگردان مطرح کشور، خالی از لطف نیست که در جشن خانه سینما گفت: «هر طور که می‌توانید به این سینما کمک کنید چون فیلمفارسی به بعضی از فیلم‌های این سینما شرف دارد». از دیگر عوامل مؤثر بر فیلمفارسی‌سازی پس از انقلاب اسلامی می‌توان به محدود و ممنوع کردن اکران فیلم‌های خارجی اشاره کرد. اگر فیلم‌های خارجی اجازه اکران داشتند، فضای رقابتی که برای فیلمسازان ایرانی ایجاد می‌کردند، احتمالاً باعث افزایش کیفیت فیلم‌های روی پرده سینما می‌شد. حال اگر از خود پرسیم فیلمفارسی هنوز نفس می‌کشد یا خیر، می‌توان جواب قابل قبول‌تری داد.

نوبخت: منابع حاصل از اصلاح قیمت بنزین، به خانوارها پرداخت می‌شود



رئیس سازمان برنامه و بودجه به ارائه توضیحاتی درباره سهمیه‌بندی و اعلام قیمت جدید بنزین پرداخت. به گزارش ایسنا، محمدباقر نوبخت با اشاره به اطلاعیه شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران درباره سهمیه‌بندی قیمت بنزین و اصلاح قیمت آن اظهار کرد: این اطلاعیه در راستای اجرایی شدن مصوبه شورای عالی هماهنگی اقتصادی سه قوه صادر شده است.

وی گفت: در سال‌های اخیر با افزایش مصرف فزاینده بنزین، کارشناسان اظهار نظر می‌کردند که اگر بنزین سهمیه‌بندی شود و قیمت آن نیز اصلاح شود، می‌تواند باعث کنترل مصرف شود اما دولت در شش سال گذشته فقط دو مرتبه این اصلاح قیمت‌ها را انجام داد و منابع حاصل از آن نیز عمدتاً صرف پرداخت به خانواده‌های نیازمند و تحت پوشش کمیته امام و بهزیستی شد.



علی عبادتیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

بامداد ۲۴ آبان‌ماه طی خبری از خبرگزاری‌های رسمی کشور، مصوبه جدید شورای عالی هماهنگی اقتصادی مبنی بر افزایش سه برابری قیمت بنزین آزاد و یک و نیم برابر شدن قیمت بنزین سهمیه‌ای مخابره شد. این شوک قیمتی به سبب شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران، بیش از پیش موجب افزایش سطح نارضایتی‌ها در اقصى نقاط ایران شد و در این شرایط اعتراضات مختلفی را شاهد بودیم. در این میان، در فضای مجازی و حقیقی افراد بسیاری به اظهار نظر درباره این طرح پرداختند. تلاش نویسنده بر آن است که در نوشتار پیش‌رو به راستی‌ها و کاستی‌های این طرح مصوب، اشاره کند و سعی بر آن است تا شمایی کلی از این مسئله به دست آید.

بازار انرژی در ایران تا کنون همواره مسئله مورد مناقشه اقتصاددانان بوده است. این بازار در حال حاضر فاقد هرگونه عملکرد و مکانیسم قیمت‌گذاری بازاری است و تمام اشکال قیمت‌گذاری در آن به صورت دستوری انجام می‌گیرد. پر واضح است که در چنین وضعیتی، بازار امکان متعادل‌سازی خود با توجه به عرضه و تقاضا را ندارد و در چنین فضایی، تمام افراد اقتصادی چشم‌انتظار دستگاه عریض و طویل دیوان‌سالاری دولتی، برای قیمت کالا و خدمات خود هستند. لذا بر همه ما روشن است که این مهم به سختی و با انعطاف بسیار پایین‌تر از مکانیسم عرضه و تقاضا صورت می‌گیرد و صدامت به موجب فساد سیستماتیک در ساختار دولتی می‌گردد. در این شرایط، باید در نظر گرفت که دولت ایران از دهه پنجاه تا کنون، همواره وعده‌های مختلفی من باب اعطای یارانه به اقشار جامعه داده است و نتیجه این وعده‌ها و تلاش برای عمل به آن‌ها به وجود آمدن انتظارات مختلف در مردم و همچنین پدید آمدن مفهوم یارانه پنهان شده است. چنین فضایی، آمادگی کامل را جهت توزیع ناعادلانه و نامشخص انرژی دارد. طبق بررسی‌های صورت‌گرفته توسط ارگان‌های مختلف دولتی و خصوصی، مصرف دهک‌های بالای جامعه از یارانه پنهان بنزین ۲۳ برابر دهک‌های پایین جامعه است. طبق بررسی‌ها، ۴۰ درصد مردم ایران، عموماً از قشر کم‌درآمد جامعه، فاقد وسیله نقلیه شخصی هستند. در این شرایط، بخشیدن یارانه به صورت عمومی تنها موجب هدررفت منابع دولتی و توزیع بی‌عدالتی می‌شود. از این دست مقایسه‌ها جهت بررسی این بی‌عدالتی بسیار صورت گرفته است و نگارنده به دنبال بررسی مجدد آن‌ها نیست. آنچه در این میان باید مورد بررسی قرار گیرد این مهم است که آیا دولت توانسته است با تغییر سیاست انرژی خود به کاهش این بی‌عدالتی کمک کند؟

برای پاسخ به سؤال فوق ابتدا به بررسی انگیزه دولت جهت این افزایش قیمت می‌پردازیم. آنچه به نظر می‌رسد موجب تحریک دولت در تصویب و اجرای این مصوبه شده است، در حقیقت کسری بودجه عظیم دولت ایران است. دولت ایران علاوه بر اینکه سالانه هزینه سرسام‌آوری را باید به یارانه پنهان بنزین اختصاص می‌داد، باید با تقاضای کاذب قاچاق و مصرف بی‌رویه آن نیز برخورد می‌کرد. اخبار حاکی



از قاچاق روزانه ۲ تا ۴۰ میلیون لیتر بنزین بود. به طور قطع اگر این حجم قاچاق به درآمدهای دولت اضافه می‌شد می‌توانست منبع خوبی جهت تأمین بودجه سالیانه باشد. چنانکه بیژن زنگنه، وزیر نفت، در صحبت‌های خود پس از افزایش قیمت بنزین به این نکته اشاره می‌کند که این افزایش قیمت برای دولت ۳۰ هزار میلیارد تومان درآمد را به همراه خواهد داشت. از طرف دیگر چنین سیاستی موجب کاهش فشار توری در کشور می‌گردد که در این سال‌ها موجب کاهش پایگاه مردمی دولت در میان شهروندان شده بود. لذا برای دولت ایران این سیاست مناسب به نظر می‌رسید تا با افزایش سطح درآمدهای خود به کنترل توری که موجب آسیب‌های مختلف اقتصادی در فضای جهانی بود، پردازد. با توضیحات فوق، می‌توان مشاهده کرد که دولت ایران در شرایط اضطرار قرار دارد و نتیجه این شرایط اضطرار برای دولت، تغییر سیاست قیمت‌گذاری انرژی خود است. با این اوصاف به نظر نمی‌رسد که انگیزه دولت از کاهش یارانه خود در حوزه بنزین به طور کلی جلوگیری از توزیع ناعادلانه باشد. دولت ایران با سه راهکار جهت تغییر سیاست‌های حوزه سوخت و علی‌الخصوص بنزین روبرو بود:

راهکار اول، آزادسازی قیمت بنزین و اعطای افزایش یا کاهش قیمت بنزین به بازار بود. این روش شاید ایده‌آل‌ترین روش برای هر اقتصاددان نئوکلاسیک و جریان اصلی است. اما به طور واضح سیاست‌گذار، پیگیر این سیاست نخواهد بود. با توجه به اعتراضات مختلف صورت‌گرفته در شهرهای مختلف ایران در پی افزایش قیمت ۲۰ سنتی، این نکته برای همگان واضح و مبرهن است که افزایش چند برابری

قیمت طی آزادسازی بازار، به طور قطع موجب گسترش بیشتر اعتراضات تا حد ناتوانی دولت در کنترل آن‌ها خواهد بود. این مسئله در کشورهای مختلف من جمله فرانسه نیز موجبات اعتراضات گسترده را تحت عنوان جلیقه‌زرها فراهم کرده بود، حال در شرایط عدم اعتماد بین دولت و ملت در ایران، به طور قطع این اعتراضات بسیار بیشتر از سایر تجربه‌ها خواهد بود. راهکار دوم، دوبرخی کردن بنزین و اعطای سهمیه به واحدهای نقلیه و ایجاد تبعیض قیمت میان واحدهای حمل‌ونقل بار و مسافر و واحدهای شخصی بود. این راهکار با توجه به سابقه تاریخی خود که توسط دولت نهم و دهم اجرا شده بود، برای دولت ایران ایده‌آل و بدون دردسر فرض می‌شد. از طرفی این مسئله موجب کنترل فضای قاچاق سوخت کشور می‌شود که برای دولت ایران ندای بهبود شرایط را سر می‌داد. اما به طور واضح، این شرایط مسئله عدالت توزیعی را به هیچ عنوان حل نمی‌کند. تجربه تاریخی مذکور نشان داد که در برابر این سیاست، مردم به سمت بازار سیاه بنزین و از طرف دیگر استفاده از خلأهای مختلف قانونی کشیده می‌شوند. برای مثال تعداد زیادی از خانوارهای دهک‌های بالا، برای تأمین بنزین خود به خرید وانت‌های دست دوم برای استفاده از سهمیه سوخت آن‌ها روی آوردند و بسیاری از خانوارهای دهک‌های پایین با توجه به رکود حاکم بر اقتصاد به سمت فروش سهمیه خود در بازار سیاه جهت تأمین خانوار حرکت کردند. البته مورد دوم، مسئله‌ای از منظر توزیعی ندارد، اما به طور واضح موجب قدرت گرفتن بازارهای پنهان و کاهش قدرت مالیات‌ستانی توسط دولت و تضعیف آن می‌گردد.

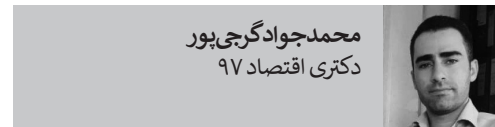
توافق تجاری چین و آمریکا

ماهه تجاری برگزار کردند. و محصل این نشست‌ها به نتایج مثبتی منجر شده است. به طوری که دو کشور تعرفه‌های کالاهای تجاری را تا حدی کاهش دادند. اگرچه همین توافق محدود و مبهم که حتی هنوز روی کاغذ نیز ثبت نشده است، بازارهای جهانی را تا حدی آرام خواهد کرد و از شدت نگرانی‌هایی که جنگ تجاری بین دو کشور بر اقتصاد جهانی حاکم کرده بود نیز خواهد کاست، بعید است که این توافق بتواند همه عوامل زمینه‌ساز اصطکاک تجاری بین دو کشور را رفع کند. هنوز یک شکاف بسیار عمیق وجود دارد که دو کشور را در زمینه مسائل ساختاری از هم جدا می‌کند. این توافق بیشتر به یک توافق سبک شبیه است تا یک توافق بسیار اساسی، از طرفی این توافق هنوز روی کاغذ نیامده و می‌تواند طی مذاکرات نهایی باز هم ضعیف‌تر شود. با توجه به اینکه طرفین با آگاهی کامل از شرایط حساس کنونی خود تمایل بیشتری به همکاری متقابل دارند، باید منتظر ماند و شاهد نمود تا روند دیپلماسی مقامات دو کشور، این منازعه ۱۵ ماهه تجاری را به کدام سمت خواهد کشاند و دو کشور در مورد توقعات خود به چه میزان کوتاه خواهند آمد.

مخرب‌تر از هر جنگ تجاری بین آمریکا و چین باشد. اما همه این کنش‌ها سبب شده که دو کشور چین و آمریکا به جنگ تجاری روی بیاورند، با ادامه یافتن جنگ تجاری آمریکا و چین، در ۹ ماه ابتدایی امسال تجارت بین این دو کشور با افت شدیدی مواجه شده است. در این بازه، واردات آمریکا از چین ۵۳ میلیارد دلار افت کرده و به ۳۴۲ میلیارد دلار رسیده است و صادرات به چین هم از حدود ۹۳.۳ میلیارد دلار در سال گذشته، به ۷۸.۷ میلیارد دلار در سال جاری سقوط کرد. به این ترتیب، در ۹ ماه ابتدایی امسال، کسری تجاری آمریکا با چین از ۳۰۲ میلیارد دلار ۹ ماه ابتدایی سال گذشته، به ۲۶۳ میلیارد دلار در ۹ ماه ابتدایی امسال رسید. جنگ تجاری نوعی بازی باخت باخت چین و آمریکا است که نه تنها به این دو اقتصاد آسیب می‌رساند، بلکه پایداری اقتصاد جهانی و تجارت آینده را به خطر می‌اندازد. لذا با توجه به پیامدهای منفی حاصل از این تقابل تجاری، که بر اقتصاد دو کشور و همچنین در سطح اقتصاد جهانی وجود دارد، مقامات دو کشور بر آن شدند تا از این رویه جلوگیری کنند. لذا نشست‌هایی را در جهت رفع جنگ ۱۵

می‌خواهند از دریاوردی آزاد در این آب‌های وسیع بهره ببرند. بنابراین ریسک یک مقابله نظامی به وجود می‌آید. شرایطی که باعث تأثیرات مخربی بر بازارهای مالی و یکپارچگی اقتصادی در منطقه می‌شود. آفریقا هم در دستور کار اقتصادی چین قرار دارد. آفریقا با نرخ ارزان منابع اقتصادی مهمی را برای چنین تأمین می‌کند و فرصت‌های فراوان سوددهی در اختیار شرکت‌های ساختمانی چین قرار می‌دهد. این کشور بازاری خوب برای کالاهای ارزان چین است و پلی بین آمریکای لاتین و چین ایجاد می‌کند. آفریقا به یک هدف راحت و آسان برای چین تبدیل شده است. رهبران چین هیئت‌های تجاری به این کشور می‌فرستند و آفریقا در واقع به یک «قاره دوم» برای چین تبدیل شده است.

مشکل اینجاست که سایر قدرت‌های اقتصادی هم آفریقا را بخش مهمی از دستور کار سیاسی و اقتصادی خود می‌دانند. کشورهایی مثل آمریکا که بزرگ‌ترین صادرکننده به آفریقا است و ژاپن که متحد آمریکاست و در زمینه سرمایه‌گذاری در آفریقا فعال است. این مسائل شکاف بین چین و آمریکا را بیشتر می‌کند و مانند یک بشکه باروت است که می‌تواند



محمدجوادی گرجی‌پور
دکتری اقتصاد ۹۷

مشکلات بسیاری بین چین و آمریکا وجود دارد که یکی از آن‌ها شامل جنگ تجاری است، که مختل‌کننده بازارهای مالی جهان هم می‌شود. ولی این بزرگ‌ترین مشکل بین دو کشور نیست. مشکل می‌تواند تخاصم فزاینده بین دو کشور در دریای چین جنوبی و آفریقا باشد. دریای چین جنوبی در رأس دستور کار اقتصادی و سیاسی در پکن قرار دارد. این دریا نشان‌دهنده ابتدای راه بریشم دریایی برای چین است. پروژه‌ای با هدف تبدیل چین به رهبر اقتصادی اصلی بعدی دنیا است. ۵ تریلیون دلار کالاهای تجاری در سال از این دریا عبور می‌کنند. پکن ادعا کرده مالک وجب به وجب حقوق تاریخی دریای چین جنوبی است. چین تنها یک طرف دعوا است و در مقابل آن بسیاری از کشورها ایستاده‌اند: مالزی، برونی، ویتنام و تایوان. چین همچنین در برابر آمریکا، انگلیس، فرانسه، ژاپن و استرالیا هم قرار دارد. این کشورها هم

صاحب امتیاز: سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی خراسان رضوی
مدیرمسئول: علی عبادتیان | سردبیر: علیرضا میردیده | صفحه آرا: همایون مرادی
مشاور فرهنگی نشریه: دکتر مهدی نجف‌زاده
شورای سیاست گذاری: مهدیه یآوری، علی قدیری، فرناز محمدیان
هیئت تحریریه: سرویس خبرنگار: فرشته نوری، سرویس دارالفنون: سعیده صفار، سرویس اقتصادی-اجتماعی: امیررضا محمدی، سرویس محیط زیست: رویا رخناره، سرویس تاریخ: سیحان گوهری، سرویس اندیشه: حسین گلمکانی، سرویس فرهنگ و هنر: امیر عبدی، سرویس ادبی: زینب‌سادات قدسی‌فر، سرویس عکس: مریم رحیم‌زاده
همکاران این شماره: سروش معروضی، محمد عثمانی، سمیه ملکی، مهدی فیاض، امیر ابراهیمی، یاشار یشمی، محمدجواد گرچی‌پور، سروش فرشچین، مرتضی دیاری، نفیسه اسدروح، امیرحسین رضائی‌فر، ابراهیم حسن‌زاده، اسما باغیشتی
با تشکر از: دکتر سیداحمد فاطمی‌نژاد
وبسایت: www.SDJD.ir | ایمیل: vaghayemag@gmail.com

سامانه ۳۰۰۰۷۶۵۰۰۰۵۷۴۳
پل ارتباطی ما با شما مخاطبان گرامی‌است. در صورت تمایل به همکاری با نشریه، می‌توانید کلمه «همکاری» را به سامانه ارسال کنید.

باشگاه مخاطبان

جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان: @SDJD_IR



عکس

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و چهارم / نیمه دوم آبان ۱۳۹۸

در میان کتاب‌ها

مریم رحیم‌زاده
کارشناسی علوم سیاسی ۹۵



ابراهیم حسن‌زاده
دانش آموخته کارشناسی ارشد مهندسی سازه



ابراهیم حسن‌زاده
دانش آموخته کارشناسی ارشد مهندسی سازه



علیرضا میردیده
کارشناسی اقتصاد ۹۵



مریم رحیم‌زاده
کارشناسی علوم سیاسی ۹۵



محمود اسماعیل‌زاده
کارشناسی ارشد ارتباط تصویری ۹۷



مریم رحیم‌زاده
کارشناسی علوم سیاسی ۹۵